

مجله فکاهات سیار

مفتده نامه نوجوانان ایران

۱۴۹ - سال اول - شماره ۵

۱۳۸۴ آذر ماه ۲۴ - پنجشنبه

قیمت: ۲۵۰ تومان



رسالت

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)



السلام عليك
يا علي بن موسى الرضا

مدیر مسؤول: مهدی ارگانی
سردیران: افشین علاء - محسن وطنی
دبیر تحریریه: زهراسادات موسوی محسنی
مدیر هنری: حامد قاموس مقدم

سروپس عکس: لیلا بیگلری - سارا قاموس مقدم
گروه هنری: مرتضی تشخصی - سالومه مسافر - ملیکا سعیدا
گروه ویراستاری: حسام الدین سرایی - علیرضا سلطانی

مدیر اجرایی: اشکان قمیشی
حروفچینی: لیلا بیگلری

نشانی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان فخر رازی - بن بست ذکاء
دفتر مجله دوست نوجوانان

تلفن: ۰۹۶۹۶۵۰۹۶
فکس: ۸۸۸۳۶۷۹۲
پست الکترونیک: doost_nojavanian@yahoo.com

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
توزیع: فرش فیاض
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
فکس: ۶۶۷۱۲۲۱۱
تلفن: ۶۶۷۰۶۸۳۳

فوت نابهنهگام همکار عزیزمان اشکان قمیشی را به همه دوستان و
ندیکان این عزیز خصوصاً امیر قمیشی؛ برادر ارجمند آن مرحوم
تسلیت می‌گوییم.

پس انداز نیکی

ما تهیدست است.»، پس او را بی نیاز می کردند و همینطور هدید می دادند، دستگیری می کردند، تواضع و قدرشناسی می کردند و اطرافیان خود را خوشنود می ساختند. بود تایک شب همان فرشته به خواب مرد آمد و گفت: «ای مرد! آن نیمه از زندگی که با نعمت و وسعت همراه بود تمام شد. نظرت چیست؟» گفت: «من چیزی نمی گویم باید ببینم شریک زندگی ام چه می گوید.» صبح به همسرش گفت: «به من خبر دادند که نیمة سعادت ما به پایان رسیده، نگران نباش، خدا به ما نعمت داد ما هم تا توائیتیم نیکی کردیم و قدر آن را شناختیم. خدا بزرگتر از آن است که قدر آن را نشناسد. شب فرشته آمد و گفت: «در آن نیمه مهمان ما بودیم و چون مهمان خوبی بودیم، باقی عمر هم سعادتمند باشید.»

روزی حضرت رضا علیه السلام به یاران فرمود: «تا می توانید خدا را به یاد دارید و نیکی کنید. تواضع و قدرشناسی و شکرگزاری امروز، نوعی پس انداز برای فرداست. مثالش در این حکایت است: مردی از بنی اسرائیل شب خواب دید که فرشته‌ای به او گفت: یک نیمه از باقی مانده عمر تو با فراخی روزی و سعادت همراه است. اما انتخاب آن با خودت است که نیمة اول را انتخاب کنی یا نیمه دوم را.»

آن مرد گفت: «من یک شریک زندگی دارم که باید با او مشورت کنم.» صبح به همسرش گفت: «به من خبر داده اند که نصفی از باقیمانده عمر من همراه با نعمت و وسعت است، نمی دانم چه کنم. سعادت نیمة اول را انتخاب کنم یا دوره پیری و ناتوانی را.» همسرش گفت: «نیمة اول را انتخاب کن بقیه اش به عهده من.» مرد گفت: «به خاطر تو چنین باشد.» پس دنیا به او رو و همینکه در آمد سرشاری پیدا می کرد، زنش به او می گفت: «فلان همسایه ما محتاج است.» پس به او احسان می کردند. یا می گفت: «فلان خویشاوند

کریسمس مبارک.
دست بردم توی جیبم و ساعت را لمس کردم. یخ کرده بود.
بیرون آورده نگاهش کردم.
با بوق ماشینی میخکوب شدم وسط خیابان بودم. دم یک قنادی
بساط شمع گذاشته بودند. به طرفش رفتم و سه شمع بلند
خریدم. توی قنادی عقره ساعت بزرگ می‌چرخید، به صفحه
شکسته ساعت خودم خیره شدم. عقره‌های اون هم می‌چرخید.
سرم را بر خلاف عقره چرخاندم. صدای شمع فروش در گوشم
پیچید.

-آهای آقا... حالت خوب نیست؟ داری می‌افتد!
... آب سرد روی صورتم پاشیدند. بدنم لرزید. صدای اذان می‌آمد.
اطراف رانگاه کردم. روی فرش مسجد درازکش بودم خودم را
بالا کشیدم و به دیوار تکیه دادم. پیرمردی سه شمع بلند به
دستم داد گفت:

-آقا! نهایاً مال شمامست. چیزی نیست کمی استراحت کنید
حالتان خوب می‌شه. فشار خونتون او مده بود پایین، ضعف
کردید.

... یادم آمد صبح برادرش زنگ زد. با پچه‌هایم درخت کاج
کوچکی را تزیین می‌کردیم گفت:
خلیل هم‌زمان قدیمیت را آوردن.

سر از پا نشناختم... صفحه ساعت مسجد سفید بود عقره‌های
بزرگش آرام می‌گشت. تعجب کردم. عقره‌ها از ۲ به طرف ۱ و
برعکس... بر می‌گشت. دوباره به صفحه شکسته ساعتم خیره
شدم. صورتم عرق کرد. انگار از توی سقف مسجد باران می‌آمد...
او به جای سرداخنه آمده بود. کنار من نشسته بود و سلام نماز
می‌داد. بلا فاصله آماده شد تا نماز عصر را شروع

کند. مسجد دیگر مسجد نبود، خاکریز
شده بود. من گوشه همان گودالی که دو
نفری حفر کرده بودیم نشسته و نگاهش
می‌کردم. قطره‌های ریز باران مثل اشک
از آسمان پایین می‌آمد. از او پرسیدم:
- چرا دوباره می‌خواهی نشسته نماز
بخوانی؟

روی لبه‌ایش لبخندی نقش بست.
گفت:

- خب معلومه، اگر سر پا بایستم،
مثل آبکش سوراخ می‌شم.
انگار صدای ما را شنیدند. خمپاره‌ای
نژدیکمان فرود آمد. لبه‌ایش لرزید.
ترکشی روی پیشانی اش نشست
همان جایی که می‌خواست چند
لحظه بعد به سجده ببرد و با مهر
باران زده آشناشیش کند! شانه‌ام سوخت.

دست راستم امروز بدون حضور من و قبل
از (او) تشییع شد. مسئول دفن شهدای گمنام گفت:
 فقط یک تکه استخوان بود و همین ساعت که به عنوان تبریک
پیش شما بمونه!
شیشه صفحه‌اش مثل قبل شکسته و عقربه هایش هنوز روی
دوازده و نیم بود. با عجله خودم را به سرداخنه رساندم. از
برادرش شنیدم که می‌گفت:
- جنازه‌اش بعد از پانزده سال سالم مانده.
تلفن همراهم زنگ زد. دختر بزرگم بود. سفارش شمع داد براي
روشنایی پای درخت کریسمس گفت:

- چشم. حالا کو تا شب؟
باور نمی‌کردم. چشمانش بسته و صورتش را شسته بودند. ماه
شده بود. پیشانی اش سوراخ بود ولی
خبری از خون نبود. داشتم

ضعف می‌کردم، من را
بیرون بردن. از آسمان
نم برف می‌بارید.
به خیابان پا گذاشتم.
تلفن دوباره زنگ زد،
خواهرم ماریا بود:

- سلام ادوین! فردا صبح
باید خونه ما... منتظریم.



با خون به سجده رفت، صدای تیک تیک
آشنای ساعتی را شنیدم. نگاه کردم همراه
دست چپ ام نزدیک «او» افتاده بود. عقریه
ها ۱۲ و ۳۰ دقیقه ظهر را نشان می‌داد.
خون دست من و پیشانی او در هم قاطی
می‌شد. فریاد زدم.
- کمک کنید!

گل ولای سنگر کوچکمان را مدام پر
می‌کرد، باران پیشانی اش را می‌شست
لبخند کم رنگی روی لب داشت. یادم آمد
قبل از ظهر از او پرسیدم.

- حالا چه وقت نماز خواندن است؟
مهریان و نجیب تکاهم کرد و گفت:

- مگر من می‌پرسم چرا شما مسیحی‌ها
 فقط یکشنبه‌ها به کلیسا
 می‌روید؟

حرفش منطقی بود.
برای عوض کردن.

بحث سوال کردم.
- ببینم تو سال چندم

دانشگاه هستی؟ آقای
دکتر!

با پنج انگشت
دست اش به من
فهماند، سال
پنجم. لبخندی
زدم و گفتم:

- اگر مثل من سریاز بودی
حالا دو ستاره روی شانه هایت بود.
«او» گفت:

- بسیجی ستاره می‌خواهد چکار!



حبيب بابا

... کم کم از بالای خاکریز داخل گودال
سرازیر شد و جسم او دو دستم را پوشاند.
آمدنند و من را گذاشتند روی برانکارد.
نای حرف زدن نداشتم با دست راست
خواستم به «او» اشاره کنم. اما دستم
بی حرکت کنارش افتاده بودو
باران مدام روی
صفحه شکسته
ساعتم می‌بارید.
- صدای آزیز می‌آمد.
چشمها یم را باز کردم. تویی
آمبولانس بودم. گفتم:
من را کجا می‌برید...؟
مردی که بالای سرم
بود گفت:
- بیمارستان. شما
بیهوش شده بودید.
سریع بلند شدم و
گفتم:
- حال من خوبه... من
رو برگردانید به جایی که
می‌گم.

دست در جیبم کردم. آمبولانس دور زد. ساعت
ام هنوز سرد و عقربه‌اش روی ۱۲ و ۳۰ دقیقه
بود.

وقتی پیاده شدم تلفن زنگ زد. بی خیالش شدم و به سوی
حیاط ساختمان معراج شدها حرکت کردم تابوتش را وسط
حیاط گذاشته و اطرافش حلقة زده بودند. شمعهای را روشن
کردم. تلفنم دوباره زنگ زد. صدای مناجات همه جا را پر
کرده بود، از بین جمعیت به سویش حرکت کردم. تویی دستم
شعله‌های سه شمع مثل یک مشعل می‌درخشید...

دنیا را تکان خواهم داد

چنین روایت می‌کنند که روزی ارشمیدس-دانشمند یونانی-
در یکی از مشهورترین نمایشها یش، یک کشتی بزرگی را پر
از آدمها و تدارکات در سکوی تعمیرات قرار داد؛ طنابهایی را
به کشتی متصل کرد که به دستگاه پیچیده‌ای ساخته شده از
قرقره‌ها و اهرم‌ها وصل بود. با راه اندازی این وسیله به تنها یی،
موفق شد کشتی را به هوا بلند کند و بدون هیچ آسیبی در آب
قرار دهد. گفته می‌شود او پس از آن لاف زد: «مکانی به من
بدهید تا روی آن بایستم، دنیا را تکان خواهم داد.»

خروج قانونی

یکی از قوانین جالب در دموکراسی یونان، نظام برون رانی یا
تبیید بود. که منظور از آن جلوگیری از باقی ماندن مستبدان
و فرمانروایان نامحبوب در مسند قوانین بود. سالی یک بار در
جریان برون رانی، شهروندان محلی گرد هم می‌آمدند. هر کس
نام یک سیاستمدار را که آرزو داشت از شرش خلاص شود روى
یک تکه سفال شکسته می‌نوشت. اگر به فردی بیش از شش
هزار از این رأیهای منفی داده می‌شد، شهر او را برای ده سال
به تبعید می‌فرستادند.





قسمت دوم

پهلوان رضا گرجی دوز و یوسف ترکمن

صداي فرياد گوش خراش پيرمرد زير بازار چه پيچيد. زمين را چنگ مى زد و ناله مى کرد. یوسف سرش را بر گردنده طرف خروجی بازار چه و نگاهي به پهلوان که بازار چه را ترك مى کرد انداخت و داد زد: «دفعه ديگه اگه کسي به حرف من گوش نکنه، مى ندازمش جلوی اين سگ تا شکمش رو پاره کنه.» اسماعيل رنگرز زير ضربات شلاق از هوش رفته بود و یوسف ترکمن بر بدنه بی هوش او شلاق مى زد. بالاخره دست و پاي پيرمرد را گرفتند و اورا کشان کشان برندند و توی انباري دكان رنگرزی انداختند. یوسفت ترکمن بلند بلند داد مى زد: «اين تازه اولشه، از اين به بعد هر کي بخواهد به یوسف ترکمن جواب پسر بالا بده، سرو کارش با اين سگ درنده است. ميندازمش جلوی سگ تا يه لقمه اش بكنه. به اين مردك هم بگين يه هفتة ديگه بهش مهلت دادم. هفتة ديگه ميام اگه پولش حاضر نباشه، واي به روز گارش.» بعد هم رو به جمعيت داد زد: «برين گم شين، بيخود اينجا شلغون نکنин.» با فرياد یوسف هر کسي به طرف دويد.

зорخانه درب کوشک ۱ درسکوت مطلق فرو رفته بود. بر خلاف شباهي پيش که صدای ضرب و آواز مرشد تا چند کوچه آنطرف تر به گوش مى رسيد، هيج صدای شنیده نمى شد. داخل زورخانه، مرشد آرام و بي صدا درسردم، نشسته بود. چند نفری از بزرگان شهر اصفهان و محله درب کوشک زير سردم، روی سکوها نشسته بودند. همه نگاه هابه پهلوان محمد باقر بود. مثل اينکه کسي حال و حوصله ورزش کردن نداشت. پهلوان پير رو به مرشد گفت: «مرشد علیجان بيا پايين بابا! با اين حال و روز، حوصله ورزش کردن برامون نمونه، بيا پايين شايد بتونيم راه حلی پيدا کنيم.»

مرشد ضرب را از روی پاهایش برداشت و بزمین گذاشت. از پهلوان پير رخصت گرفت و از سردم پايين آمد. پهلوان پير رخصت گرفت و از سردم پايين آمد.

پيرمرد با صدای زنگ دارش گفت: «ثار مرشد جبرايل صلوات!» صدای صلوات حاضرين بلند شد. پيرمرد همانطور ساكت بود. اندوه در چهره اش موج مى زد. بالاخره سکوت را شکست و گفت: «آقایون، شماها بالاخره بزرگان و پيران اين ورزش و محترمین اين شهر هستيد. باید يه حساب و کتابي در کار باشه والا سنگ رو سنگ بند نمي شه. يه فکري باید کرد. يکي باید اين جوان نادان زور گو رو ادب کنه! اين آدم احترام و بزرگ و کوچکي که حاليش نيسست. حالا اين کاري که جلوی چشم مردم با من پيرمرد کرد هيچ، ولی آخه اون سيد اولاد پيغمبر چه گناهی کرده بود که اين بلا رو سرش آورد.» حاجي نتوانست به صحبتش ادامه دهد، بعض

پيرمرد همانطور که به عباس تکيه کرده بود آرام آرام بازار چه را ترك کرد. یوسف سر نگهبان داد زد: «محکم تر، محکم تر بزن اين پدر سوخته رو.» بعد خودش به طرف مرد فراش رفت، شلاق را از دست او گرفت و گفت: «اینطوري مى زنن، نگاه کن!»

جمعيت که شلاق را درست یوسف ديدند، چندقدم عقب تر رفتند، یوسف شلاق را در آسمان چرخاند، شلاق زوجه کشان هوا را شکافت و بر پاهای پير مرد فروع آمد.





دیو سیاه مقاومت بکنه؟
آدم مگه این که از جونش
سیر شده باشه که بخواهد
با یوسف کل، به کله بزنه.
این آدم دست به دیوار
میزاره، دیوار رو خراب
می کنه. شما خودتون توی
پهلوانهای این شهر کسی رو
می شناسین که بتونه جلوی
یوسف ترکمن در بیاد. خب
بگین!؟!

پهلوان محمد باقر سرش را پایین
انداخته بود، مثل این که ترجیح
می داد چیزی نگوید. مرشد
علیجان مثل این که راه حلی
پیدا کرده باشد، گفت: «اینکه دیگه
ناراحتی نداره، کسی نمی تونه با
یوسف ترکمن کشتی بگیره»، خب
نگیره اما مملکت که بی صاحب
نیست. پاشین دسته جمعی بریم
دم قصر ظل السلطان، هر چی که
باشه اون حاکم این شهره. ناسلامتی خودش رو
جانشین و ولیعهد شاه می دونه. میریم شکایت می کنیم. او نهم
حتماً جلوی نوکرش رو می گیره!»

میرزا اسدالله، پوزخندی زد و با طعنه گفت: «ای بابا! مرشد،
تو مثل این که اصلاً تو این شهر زندگی نمی کنی». کی جرأت
می کنه به ظل السلطان شکایت کنه، او نهم از دست نوکرش؟!
زبون شاکیها رو می بره. تازه شکایت خود اون پهلوان بی نظریه.
همین چند سال پیش بود که يه روز جمعه توی زورخونه قم،
پهلوان اکبر دیاغ رو با آن قد و قامت و قدرت برای اینکه ادیش
کنه، چنان به زمین زد که چند نفر دست و پاش رو گرفتن و
از گود بیرون بردن.»

حاج محمد باقر گفت: «مرشد درست میگه. اسم و رسم پهلوان
رضای سرتاسر ایران بیچیده. من از خلیلها شنیدم که پهلوان رضا
تو کشتی و پهلوانی دومنی نداره. درسته که پیر شده، اما هنوز
سر پا و نیرومنده. بهتره که يه نامه واسه پهلوان بفرستیم و اونو
در جریان قرار بدیم. بالاخره خودش تصمیم می گیره.»

۱- درب کوشک: یکی از محله‌های قدیمی شهر اصفهان، که هنوز
مسجد قدیمی آن و شیرهای سنگی بر سر کوچه آن باقی
است.

مرشد جرایبل: بر اساس یکی از داستانهای مذهبی لقبی است
برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
۲- محله جهانباره: از محله‌های قدیمی اصفهان.

۳- خاک شدن: خاک شدن یا در خاک افتادن اصطلاحی است
برای موقعی که کشتی گیری حریف خود را با شکم بر روی
زمین بینازد که اصطلاحاً می‌گویند او را خاک کرد.

۴- سگک: یکی از فنون کشتی که در خاک اجرا می‌شود.

گلویش را گرفته بود. رویش را برگرداند، تا کسی قطرات اشک
را در صورتش نبیند.

مرشد علیجان با نگرانی پرسید: «قضیه چیه؟ چی شده، کدوم
سید رو می گید؟»

میرزا اسدالله به آرامی گفت: «دیروز بعد از ماجراه بازارچه و
در گیری یوسف سیاه با پهلوان و بی احترامی که او نانجیب به
پهلوان کرد، شب بی خبر رفته زورخانه جهانباره. ۲- سید هاشم
نجار هم کلی تحويلش گرفته و میانداری رو تعارفشن کرده. بعد
از ورزش یوسف به سید هاشم میگه، پهلوان می خوام که خورده
با هم سر شاخ بشیم و خودمون رو گرم کنیم. بعد هم به سید
هاشم میگه، اگه میشه تو توی خاک بشین ۳ تا من روی تو کار
کنم. سید بندۀ خدا هم قبول می کنه. همچوی که سید هاشم به
خاک میره، این نامرد سگک ۴ می شینه و با آرنج فشار میاره و
کمر سید اولاد پیغمبر رو می شکنه.»

مرشد علیجان با خشم و تأسف گفت: «ای نامرد بی حیا! بالاخره
زهر خودش رو به این جوان ریخت. حیف از اون جوون. حیف
از اون قد و بالای رشیدش. انشاءالله جدش انتقامش رو بگیره!
این ناپهلوان خوب می دونست که حریف این جوان نیست،
واسه همین هم به نامرد کمرش رو شکست.» مرشد علیجان،
دستش را پشت دست دیگر می کوبید و تأسف می خورد.

پهلوان باقر مثل دانه اسفندی که روی آتش گداخته افتاده
باشه، می سوخت و می نالید: «آخه بابا، ظلم تا به کی، چقدر؟
آخه این آدم دفعه اول و دومش نیست. چند ماه پیش تو قصر
ظل السلطان، موقع کشتی، پهلوان ابراهیم آرانی را طوری به
نامردی توی حوض پرتاب کرد که کمرش معیوب شد. بعد
از آن توی زورخانه چهار سو علیقلی موقع کباده زدن، چون
مرشد براش زنگ نزد هم بود، کباده را مثل تیر پرت کرد طرف
مرشد. بیچاره اگه کباده بهش خورده بود، در جا کشته می شد.
برخورش با مردم رو هم که دیگه شنیدید و می دونید. ظلم
و ستم می کنه به پشتیبانی ارباب ظالمش، از مردم پول زور
می گیره. اگه کسی هم مقاومت کنه و پول بهش نده، براش
پاپوش می دوزه که به ظل السلطان توھین کرده. به حاکم
اصفهان، پسر ناصرالدین شاه بی احترامی کرده و دودمان اون
بیچاره رو به باد می ده. توی این شهر جان و مال و ناموس مردم
از دست این ناپهلوان در امان نیست. آخه یعنی توی این شهر
به این بزرگی، یه جوانمرد پیدا نمی شه، حق این آدم را بذاره
کف دستش!؟!»

حاج ابراهیم نائینی که از تجار معروف اصفهان بود با ناراحتی
گفت: «خب حالا به نظر شما چی کار باید کرد، چاره کار
چیه؟»

پهلوان محمد باقر گفت: «خب معلومه، باید یکی رو پیدا کرد
که این آدم از میدون به در کنه. یه پهلوان می خواد، یه مرد
مردانه که طوری این آدم رو زمین بزنه که دیگه نتونه کمرش
رو راست کنه.»

پهلوان ماشاءالله که تا این موقع ساكت نشسته بود و فکر می کرد،
گفت: «حاج آقا همچنین فرمایش می فرمایین، مثل این که تا
حالا یوسف ترکمن رو ندیدین. آخه کی میتونه، جلوی این



نویسنده: کاوه کهن
طراح: مجید صالحی

ماجراهای آقای قولی

داستان قولی خان را هفته پیش تا آنجا پی گرفتیم که او به شهر آمد و در یک باغ وحش مشغول کار شد.

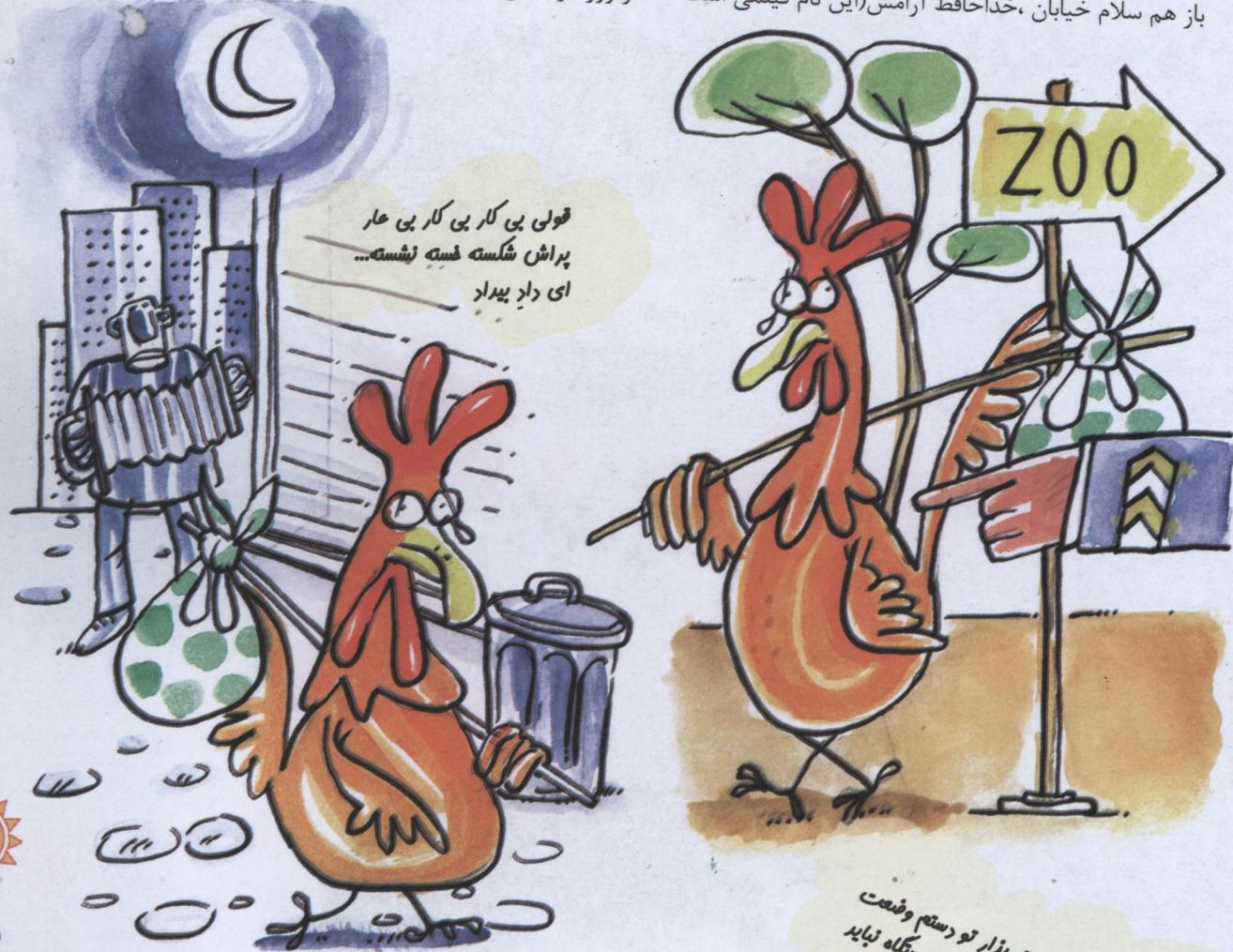
دانسته بود که «از محبت خارها گل می شود» و طبق اساسنامه حقوق کارمندان زووا او دست به کار خیر شد.
جایی خوانده بود که «از محبت خارها گل می شود» و طبق اساسنامه حقوق کارمندان زووا او دست به کار خیر شد.



البته شاید بعضی خارها گل نشده و حتی باعث خل شدن نیز بشوند. این هم نتیجه غیبت سر کلاس تاریخ!



باز هم سلام خیابان، خدا حافظ آرامش (این نام فیلمی است که هر روز در سطح شهر رایگان اکران می شود.)





قصه‌های امام

لبخند زیبا

هوا سرد بود. برف مثل پارچه سفیدی روی همه کوچه‌ها و خانه‌های جماران پهنه شده بود. گاه گاه صدای قارقار کلاعی سکوت را می‌شکست. مرد، که از کارکنان خانه امام بود، همسرش را همراه خود آورده بود تا امام در گوش فرزند کوچکش اذان و اقامه بگوید. ولی انگار نوزاد به خاطر سردی هوا تب کرده بود و گریه می‌کرد.

زن، بی تاب بود. هم خوشحال از زیارت امام و هم نگران از گریه شدید فرزند. زمان ملاقات فرا رسید. مرد و زن داخل اتاق شدند. با شنیدن صدای گریه نوزاد، چهره امام درهم رفت. مرد گفت: «آقا ببخشید! هر کاری می‌کنیم، ساكت نمی‌شود.»

امام با مهربانی گفت. «بچه را بدھید به من.»

زن، نوزاد را به امام داد. امام صورت بچه را نزدیک چشمهاش گرفت. او بچه‌ها را خیلی دوست داشت، چون آنها پاک و بی گناهاند. بعد، آهسته در گوش راست نوزاد اذان گفت: «الله اکبر...» همین که امام شروع به گفتن اذان کرد، نوزاد آرام و آرامتر شد. وقتی امام اذان و اقامه را گفت، مادر، بچه‌اش را در آغوش گرفت.

سر شاخه‌های نور

آفتابی زیر باران

ای فراتر از همه پروازها
ای رسانتر از غزل آوازها
چشم را تا بر حضورت دوختیم
منطق آینه را آموختیم
با شقایق ها تفاهم داشتی
کربلا بودی تداوم داشتی
تو به ما آموختی پرواز را
آب را، آینه را، آغاز را
رفتی و هر چشم دریاها گریست
باز هم مولایمان تنها گریست
بید مجnoon زیر باران ایستاد
لاله سر بر شانه شیون نهاد
باد گویی خاک بر سر می‌کند
خاک اما سخت باور می‌کند
چشمه‌ها پیوسته زاری می‌کنند
مثل دریا بی قراری می‌کنند
رود در بدرود جاری می‌شود
فصل، فصل بی قراری می‌شود
از ردای شمعها جان می‌چکد
از نگاه عشق، عرفان می‌چکد
وای بر دل! پیر دل را می‌برند
عاشقان! تفسیر دل را می‌برند
روی دست بی قراران می‌رود
آفتابی زیر باران می‌رود

می روی دلهای همه دنبال تو
ارغوانی‌ها در استقبال تو
عرشیان برگرد تو پر می‌زنند
خاکیان برسینه و سرمی زنند
بالها پرواز را گم کرده اند
لحظه‌ها با هم تصادم کرده اند
شعر من بر شانه‌ام سر می‌نهاد
در تغزل گریه را سر می‌دهد
ماندهام از بس که غم می‌آورند
واژه‌ها امروز کم می‌آورند

اینها از مساجد می‌ترسند. اینها بیخ گوش شما
می‌گویند که این آخوند که از او کاری نمی‌آید.
مسجد می‌روید چه کنید؟ خودمان می‌رویم. فلان
جانماز می‌خوانیم، نماز نمی‌خواهند بخوانند،
می‌خواهند نماز را بشکنند. نماز می‌خوانند با این
نمازهایی که در مساجد می‌روند و نمی‌گذارند
که مسلمانها نماز درست خودشان را بخوانند، با
این نمازها می‌خواهند نماز را بشکنند... و شیطانها
از اطراف می‌خواهند حالا که همه چیز درست شده
و مأیوس شدند نگذارند اجرا بشود کارها، باز تهیه
ببیند ولو ۱۰ سال دیگر ولو برای ۱۰ سال دیگر
تهیه ببیند برای اینکه مساجد را هی خالی کنند
و آخوندها مسجد را کنار بگذارند و یک کسی را که
وضو ندارد و به هیچ چیز هم معلوم نیست اعتقاد
داشته باشد، بیاورند آنجا پهلوی آخوند و نگذارند
این نمازش را بخوانند و خالی کنند این سنگرهای
و بعد از خالی کردن این سنگرهای حمله کنند. این
دزهای محکم را محکم نگاه دارید نگویید که ما
انقلاب کردیم حالا باید هی فریاد بزنیم، خیر نماز
بخوانید، از همه فریادها بالاتر است
صحیفه امام - جلد ۱۲ ص ۳۹۳-۳۹۴



از دههای سگی

نویسنده: النا اشلی
ترجمه: دلارام کارخیران

شادی هستند. آنها مدام به خانه‌هایی که خودشان ساخته‌اند، رسیدگی می‌کنند و صورت بچه‌های آنها، از شادی و آرامش، می‌درخشند.

قصه ما در یک تابستان عجیب و غریب رخ می‌دهد! تابستانی که خیلی گرمتر از یک تابستان معمولی است. راستش را بخواهید، گرمای هوا باعث شده تا سگها به جای مراقبت از گله‌ها چرت بزنند و مزرعه دارها، آرام آرام سوت بزنند تا خودشان را سرحال نشان بدهند ولی در واقع مشغول فکر کردن باشند، چون هوا آنقدر گرم است که آنها باید کلی فکر کنند تا یادشان بیاید چه کارهایی را باید انجام بدهند!

ساعت ۲ بعد از ظهر، گرمترین ساعت روز است. در این ساعت صدای خروپف مادربزرگها به صدای وزوز زنبورها غلبه

قصه ما با یکی بود یکی نبود شروع می‌شود، چون بهترین قصه‌های دنیا، با یکی بود یکی نبود شروع می‌شوند! بنابراین، یکی بود، یکی نبود.... حالا اگر می‌توانید تخیلتان را خوب به کار بیندازید و یک درة عمیق را مجسم کنید! با درختهای سر به فلک کشیده و میوه‌های رنگارنگ و علفزارهای وسیع با علفهای بلندی که تا زیر زانوهایتان می‌رسند. طوری که اگر بخواهید بدويد، باید زانوهایتان را بالا بیاورید، درست مثل وقتی که بخواهید در آب رودخانه‌ای بدويید!

دره‌ای که پر از گلهای وحشی است و مغزان از بوی گل و وزوز زنبورهایی که مشغول جمع کردن شهد گلهای هستند، انباسته می‌شود. مردمانی که در این دره زندگی می‌کنند، آدمهای سخت کوش و



خانواده‌ای قصه خاصی از ازدها را بر زبان می‌آورد، قصه‌هایی که با هم فرق دارند ولی همه آنها در یک نقطه مشترکند:

موقع خطر
ازدها بیدار خواهد شد
و با ساختن یک دریاچه
دهکده را نجات خواهد داد

این جمله‌های کوتاه به مخ‌الهای ده چسبیده بود، حتی بعضی از مادربزرگها این جمله‌ها را روی دستگیرهای حوله‌ای شان دوخته بودند و بعضی مادرها هم این جملات را روی کلاههای نوزادشان گلدوزی کرده بودند.

روزهای گرم به آرامی و در سکوت می‌گذرند. حالا دیگر چهره دهکده، چهره پر نشاط سابق نیست. زمینها روزبه روز تشنه و تشنه تر می‌شوند و ظرفها در آب ظرفهای دیروزی شسته می‌شوند. گلهای می‌خشکند و روی زمین می‌ریزند و چهره دهکده روزبه روز به یک قطعه بیسکویت کاکائویی شبیه تر و شبیه تر می‌شود. شاخه‌های درختها مثل دستهای سربازهای خسته از بغل افتاده‌اند و از باران خبری نیست، درست مثل اینکه دهکده را در فر و فر را روی حداکثر درجه گذاشته باشند؛ به قول پیرمردها این گرما تا ما مثل خمیر نانوایی به نان تبدیل نکند، دست از سرمان برنمی‌دارد. حالا مردها به جای سرکار رفتن به میدان دهکده می‌آینند. آنها با نامیدی به آسمان خیره می‌شوند و زیر لب می‌گویند: «در این آسمان صاف و آفتایی، حتی یک ابر کوچک هم دیده نمی‌شود.» زنها هم به جای انجام دادن کارهای خانه، دور ازدهای سنگی جمع می‌شوند و زیر لب می‌گویند: «قصه پدران ما هرگز به حقیقت نخواهد پیوست. این ازدها هیچ وقت از جایش تکان نخواهد خورد!» در این میان بچه‌ها هم زیر سایه دیواری دور هم جمع می‌شوند تا از آفتاب سوزان در امان باشند ولی نظرات آنها با بزرگترهایشان فرق دارد. یکی از آنها می‌گوید: «من مطمئنم که ازدها خیلی زود به ما کمک می‌کند.» دیگری می‌گوید: «او باید یک کاری بکند.» و سومی جواب می‌دهد: «او حتماً یک کاری می‌کند. من که مطمئنم.» و همه بچه‌ها به علامت تأیید سرهای کوچکشان را تکان می‌دهند. یک هفته دیگر هم می‌گذرد. پدرها جلوی ازدها با هم می‌جنگند تا شاید توجه او را به خود جلب کنند. مادرها بچه‌های نوزاد و تشنۀ شان را به ازدها نشان می‌دهند و بچه‌ها... بچه! چون بالاخره باید بگوییم، می‌گوییم. بچه‌ها نقشه عجیبی را در سر می‌پرورانند و آن را به اجرا در می‌آورند. یک روز صبح زود، موقعی که همه پدرها و مادرها و پدر بزرگها و مادربزرگها و نوزادها و گربه‌ها و پرندوها و سگها خواب هستند، درهای خانه‌ها یکی باز می‌شود و بچه‌ها از خانه خارج می‌شوند. آنها تمام دره را می‌گردند و هر گل تازه‌ای که به چشمشان می‌خورد را می‌چینند، دستهای کوچک آنها از تیغ گلهای زخمی می‌شود و آنها آنقدر به چیدن گل ادامه می‌دهند که دسته گلی که در بغلشان است تا زیر چانه‌های کوچکشان برسد و دماغشان را به خارش بیندازد. آنها گلهای را دور ازدهای سنگی می‌چینند و خودشان هم دور ازدها می‌نشینند،

می‌کند و موسیقی جدیدی در فضای دهکده، جاری می‌شود! گرما کمترین تأثیر را روی بچه‌های دهکده گذاشت! آنها کلاههای آفتاب گیرشان را روی سرهای کوچکشان می‌کشند و بازی می‌کنند، دست می‌زنند و دنبال هم می‌دوند و به نقطه مورد علاقه‌شان می‌روند. نقطه مورد علاقه بچه‌ها در یک گوشۀ دره‌است. جایی که صخره‌ها شکاف برداشته‌اند و شکل جالبی را درست کرده‌اند. درست فهمیدید! صخره‌های عظیم این گوشۀ دره، کاملاً شبیه یک ازدهای خفته‌است! و حالا چند تا راز را بشنوید؛ راز اول اینکه بچه‌ها می‌دانند که این صخره، یک ازدها بوده است. راز دوم اینکه، بزرگترها هم می‌دانند که این صخره یک ازدها بوده است. راز سوم اینکه گربه‌ها و سگها و پرندگان هم می‌دانند که این صخره یک ازدها بوده است... ولی هیچکس از آن نمی‌ترسد، چون جناب ازدها هرگز از جایش حرکت نکرده و کوچکترین تکانی به اندام غول آسايش نداده است!

دخترها و پسرهای دهکده، دور ازدها می‌چرخدند و با او بازی می‌کنند. آنها چکمه‌های لاستیکیشان را در گوشهای ازدها فرو می‌کنند و با شال گردشان برای دمش پایپیون درست می‌کنند. مردهای دهکده در زیگزاگهای دم ازدها، روغن چراغ می‌ریزند و در جشنها و مراسم خاص، دم ازدها را روشن می‌کنند و خانمها، رختهای شستۀ شان را روی دم ازدها پهن می‌کنند. در اغلب شباهی سرد زمستانی، وقتی بچه‌ها در خواب عمیقی فرو رفتند، بزرگترها دور هم جمع می‌شوند، پیپهایشان را روشن می‌کنند و درباره ازدها حرف می‌زنند. هر



دست میزند و آواز میخوانند:
موقع خطر
ازدها بیدار خواهد شد
و با ساختن یک دریاچه
دهکده را نجات خواهد داد

در یک لحظه خاص، همه بچهها سکوت میکنند، چون آنها
فکر میکنند دم جناب ازدها حرکت کرده، چند لحظه سکوت
و...نه خبری نیست...بچهها دوباره شروع به خواندن و دست
زدن میکنند. آنها آنقدر گرم خواندن هستند که بخاری که از
روی گلها بلند میشود را نمیبینند، تا اینکه بخار خاکستری
و عطر عجیبی که فضا را پر کرده و البته جیغ یکی از بچهها
آنها را به خود میآورد. یکی از دوستان آنها فریاد میزند: «من
یک چیزی دیدم. گوشش تکان میخورد.» بچهها اول فکر
میکنند که نباید به حرفهای کوچکترین فرد گروه اهمیت
داد ولی وقتی یکی فریاد میزند: «فار کنید! فرار کنید!» همه،

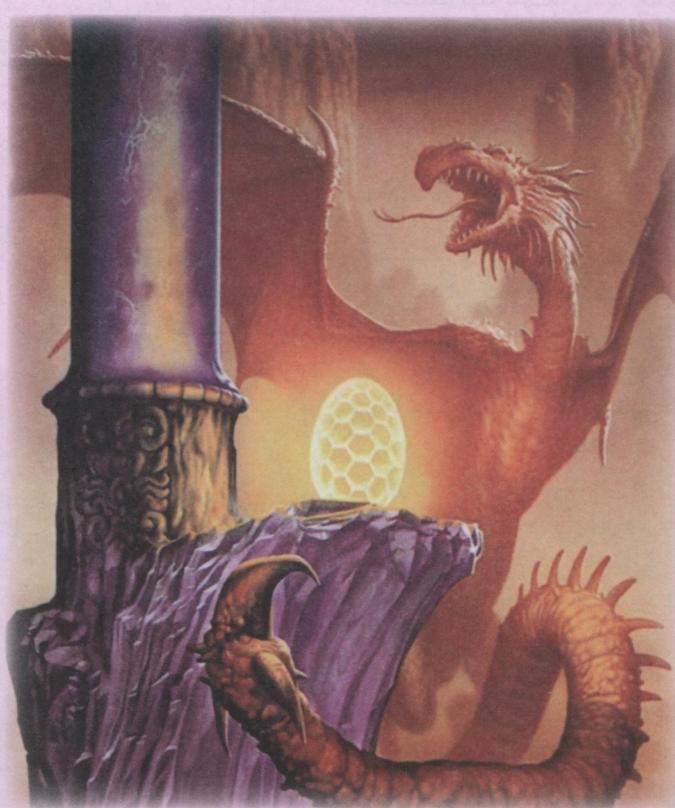
弗رار را برقرار ترجیح
میدهند. یکی به طرف
چپ میدود و چند تایی
به طرف راست. چند تایی
زمین میخورند و همگی
جیغ میکشنند. ازدها هم
که تازه از خواب بیدار
شده، مژههای بلند و
قشنگش را به هم میزنند
و مثل گربهها کش
وقوس میآید. قصّه
قدیمی مادربرزگها، با
جیغ و فریاد بچهها به
دهکده میرسد. مادرها
کوله پشتی پدرها را
به دستشان میدهند و
پدرها پشت کفششان
را بالا میکشنند و همه با
هم به جایی میرونند که
ازدهای سنگی از خواب
بیدار شده.

ازدها عصبانی به نظر
میرسد چون میگوید: آ
آ آه ه

چند تا از بچههای کوچکتر، شلوارشان را خیس میکنند. مادرها
همدیگر را بغل میکنند و چندتا از پدرها میگویند: «زلزله!
زلزله!» البتّه زلزلهای در کار نیست. زانوهای آنها بدجوری
میلرزد و فکر میکنند زمین است که میلرزد.

ازدها دوباره میگوید: آ آه ه

حالا چند تا از بچههای بزرگتر هم شلوارشان را خیس میکنند.
بعضی از مادرها در بغل بعضی دیگر از مادرها غش میکنند و
بعضی از پدرها هم روی زمین مینشینند.



ازدها دوباره میگوید: آ آه ه
و حالا همه چشمهاشان را میبنند.

و بالاخره ازدها میگوید: آچه!

عطسه ازدها به دیواره دره برخورد میکند و انعکاس صداش،
دوباره همه را میترساند: «آچه! یا آه»

اهالی دهکده که از صدای عجیب عطسه، خندهشان گرفته،
دوباره میخکوب میشوند. پس این صدای آه، چی است؟

با سه شماره همه سرها به طرف دیواره دره میچرخد. عطسه
ازدها دیواره را شکافته و آب زلال تازه به همراه بادی خنک از
دیواره دره سرمازیر شده و به طرف آنها میآید. آب، خانهها را
ویران میکند. ظروف مادرها و تختخواب بچهها و لباس پدرها
را با خودش میبرد و چاههای اصلی دهکده را پر میکند. حالا
به جای خانهها، رودخانهای در دهکده جاری است. جالب
اینجاست که هیچکس هم ناراحت نیست. پدرها میدانند که
میتوانند دوباره خانههاشان

را باسازند و مادرها مطمئن

هستند که هیچ کس از

بی ظرفی نمیمیرد و

برای بچهها هم زمین و

تختخواب فرقی ندارد،

چون آنها وقتی سراغ

خوابیدن میروند که از

خستگی در حال مرگ

باشند و در این شرایط

همه آدمها در هر جایی به

خواب فرو میروند. ازدها

هم کت یکی از پدرها را

از آب میگیرد، آن را روی

دوشش میاندازد و در آب

میپرد و بعد از ان هیچ

یک از اهالی دهکده او را

نمیبینند. بعد از اینکه

دهکده باز ساخته شود،

اهالی دهکده تصمیم

دارند که بنای یادبودی

برای ازدهای سرماخورد

بسازند و هر سال در

سالروز بیداری ازدها به

آنجا بیایند. بچهها ماسکهای ازدها بر صورت بزنند و مادرها

کلوچه بپزند و همه و همه در آن روز دست بزنند و شادی کنند

و با هم آواز بخوانند:

موقع خطر

ازدها به ما کمک خواهد کرد

آه، آه، آه، آچه

آچه آچه آچو

زنده باد ازدها

و قصّه ما همین جا به پایان میرسد.

تهیه و تنظیم سوزه طلایی: فاطمه شیرازی

طلایی زروزه هوایپما

بدون شک از همان نخستین دفعه‌هایی که انسان پرواز پرنده‌ها را به چشم خود دید: در رؤیای پریدن و پرواز بر فراز آسمان بود: تا این که عاقبت در روز ۱۷ دسامبر سال ۱۹۰۳ برادران رایت در یک روتاستی دور افتاده در ایالت کارولینای شمالی اوّلین هوایپمای تاریخ را به پرواز در آوردند. این پدیده به سرعت تمام زندگی بشر را تحت تأثیر خود قرار داد.

البته ویلبر و ارول با تحمل سختیهای زیادی موفق به این اختراع بزرگ شدند. مثلاً نخستین پرواز آنها که پس از پشت سر گذاشتن چهارسال تجربه و آزمایش انجام شد، تنها ۱۲ ثانیه طول کشید و هوایپمای آنها که مسافت ۰۴ متری یعنی کمتر از طول هوایپما ۷۴۷ را طی کرد. هوایپمای برادران رایت در این پرواز هرگز بیشتر از یک یا دو متر از زمین بالاتر نپرید!

با این حال چون نخستین بار بود که انسان می‌توانست به کمک نیروی محركه موتور هوایپما از زمین بلند شود و با حفظ تعادل پرواز کند و به سلامت روی زمین بنشیند، خود موفقیت بزرگی محسوب می‌شد. نکته دیگر این که خیلی از ویژگیهایی که برادران رایت در ساخت هوایپمای خود طراحی کرده بود، در هوایپماهای امروزی دیده می‌شد.

سوق پرواز در دل این دو برادر زمانی در سال ۱۸۷۸ بارور شد که میلتون رایت پدر آنها، یک هلیکوپتر اسباب بازی به آن دو هدیه کرد. در آن زمان ویلبر و ارول فقط ۸ سال داشتند. آنها این هلیکوپتر را که به کمک یک تکه کش به پرواز در می‌آمد، بازسازی کردند.

The Wright Brothers and Their Aeroplane

New and Marvelous Types of Balloons.
The World's Two Greatest Aeronauts Have a Remarkable Ancestry

PROF. A. W. DREYER, D.D.

Union Biblical Seminary, Dayton, Gives a

History of the Conquerors of the Air.

November 24, 1859, he was married

to Miss Susan Catherine Koerner, a

Union County, Indiana, where father

John G. Koerner, was a wagon and car-

riage maker. She was born in Hilliard,

Louisville, Virginia, April 26, 1831.

She pursued studies at Hart-

ville College, and within six months of

graduation. She was specially success-

ful in mathematics and penmanship.

She was a woman of great patience, persever-

ance and penetrative power.

She was a devoted wife, an

affectionate mother, a good housewife, and

a devoted Christian. She died June 4, 1889.

Editor of This Paper.

Between 1859 and 1869 Mr. Wright

was engaged in a short time in teaching

and afterward in preaching. In 1869

he was made editor of the Religious

Teloscope, published at Dayton, Ohio.

His other sons were Reubenlin and

Lorin. The third son, William, was born

eight miles east of Newcastle, Oregon,

the same child, two children, twins, had

been previously died in infancy, was born

in Dayton August 19, 1871. A daughter,

Katherine, was born three years

later to a day, Katherine Wright

was born to Oberlin College in 1895, and

now a teacher in the State Normal School

of Dayton. She is secretary of the Dayton

Association of College Women, and

also a member of the college class in

which she graduated.

Mr. Wright continued as editor of the

Religious Telegraph from 1870 to 1875,

when he moved to Grand Rapids, Indiana

where, in connection with his work as

editor of the Religious Star, he edited the Richmon-

star. In 1884 he again made Dayton

his home, where he yet resides.

He has four children, three

grown up, one still in the

regular public schools in

Dayton, and two in the

private schools in Dayton.

In 1884-85 Willi-

am took, in the Dayton

high school, what we

practically think the final

year of work, though

he did not graduate

as his course had

been taken in differ-

ent schools, having

different standards.

His standing was

high, scientific ques-

tions especially inter-

ested him. After he

left high school he

would have taken

college course if his

health had permitted

He was hampered by

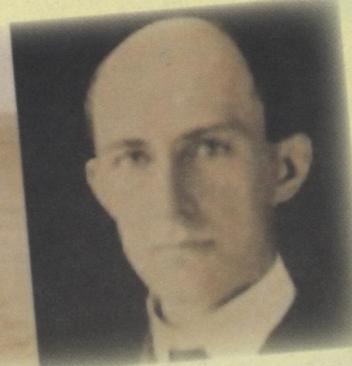
heart trouble.

probably

تأسیس شرکت دوچرخه سازی رایت

برادران رایت آن قدر تلاش کردند تا توانستند در سال ۱۸۹۳ «شرکت دوچرخه سازی رایت» را در زادگاه خود «دیتون» در ایالت «اوہایو» تأسیس کنند. درست است که دو چرخه نسبت به هوایپما وسیله‌ای بسیار پیش پا افتاده است اما تجربه ساخت آن به برادران رایت در اختراع هوایپما بسیار کم کرد: نکات مهم مثل محکم و در عین حال سبک بودن و در عین حال حفظ توازن و کنترل و مقاومت در مقابل باد که در ساخت هر دو وسیله باید رعایت شود.

ویلبر شش سال بعد اطلاعات و تحقیقات قبلی را در زمینه ساخت هوایپما از مؤسسه‌ای در واشنگتن جمع کرد تا آن دو مجبور نباشد تجربه‌های دیگران را از نو تجربه کنند! بد نیست بدانید وزن هوایپمای ویلبر و ارول با حساب وزن خلبان ۳۴۱ کیلوگرم بود. همچنین طول بدنه اصلی هوایپما حدود ۶ و طول بالهای آن حدود ۱۲ متر بود.



حفظ توازن



ناگهان از مسیر
خود منحرف می‌شد.

برادران رایت یک سکان عمودی به

انتهای گلایدر نصب کردند و این مشکل نیز به خوبی حل شد، چون این سکان از سه طرف هواپیما را کنترل می‌کرد. به این ترتیب گلایدر ساخت سال ۱۹۰۲ نخستین هواپیمای برادران رایت بود که موقع پرواز در کنترل کامل خلبان قرار داشت. ویلبر و ارول با این هواپیما چندین بار پرواز کردند. در نهایت آنها کوشش کردند تا یک موتور محرک برای این هواپیما بسازند. جالب ترین فکری که به ذهن آنها رسید این بود که بایستی پرواز هواپیما را به شکل یک بال گردان می‌ساختند. عاقبت در سپتامبر ۱۹۰۳ ویلبر و ارول با هواپیمای جدید خود به «کیتی هاک» برگشتند. در حال که افراد دیگری هم به فکر پرواز بودند و به موفقیت‌هایی هم رسیده بودند.

مثل شخصی به نام «ساموئل لنگی» در واشنگتن هواپیمای خود را آماده و پیش از آن که برادران رایت به آن جا بر گردند مساعد برای پرواز و مشکلات فنی پرواز برادران رایت را تا ۱۳ دسامبر به عقب انداشت. جالب این که آن دو یک روز دیگر هم به خاطر پدرشان صبر کردند. چون او کشیش بود پرواز را در روز یکشنبه تأیید نکرد و عجیب این بود که این دو پرواز، هم لنگلی ناموفق بود و هم هواپیمای برادران رایت سقوط کرد. سه روز بعد با تعمیر هواپیما ارول برادر کوچکتر هواپیما را هدایت کرد و موفق شد ۱۲ ثانیه روی آسمان بماند. برادران رایت در این روز یعنی ۱۷ دسامبر سه بار دیگر پرواز کردند. در آخرین پرواز با هدایت ویلبر هواپیما ۵۹ ثانیه روی هوا بود و مسافت ۲۵۵ متر را طی کرد.

به این ترتیب عصر پرواز آغاز شد...

برادران رایت در سال ۱۸۹۹ به شیوه‌ای برای حفظ توازن رسیدند تا هواپیما به راحتی بتواند دور بزند. این موفقیت یکی از مهمترین قدمهایی بود که آنها در تکمیل فن پرواز برداشتند. داستان رسیدن به این موفقیت هم در نوع خود خیلی جالب و به این صورت بود که ویلبر به شکل تصادفی موقع دستگاری یک جعبهٔ خالی و با حجم کشیده پی برد که پیچاندن جعبه در امتداد طول آن باعث بالا رفتن یک لبه و پایین رفتن لبه دیگر می‌شود. او همچنین متوجه شد که اگر همین کار را در مورد بال هواپیما بکند، زاویه برخورد هوا با یک سمت بال بیشتر از زاویه برخورد هوا با سمت دیگر بال خواهد شد و همین باعث بلند شدن هواپیما می‌شود. ویلبر و ارول این فکر را در سال ۱۸۹۹ با موفقیت به وسیله یک هواپیمای بدون موتور «گلایدر» بسازند. ویلبر و ارول در طول سه سال گلایدر ساختند و آن را در روزتایی دور افتاده در سواحل کارولینای شمالی به نام «کیتی هاک» آزمایش کردند. آنها به این دلیل این منطقه را برای پرواز گلایدرها انتخاب کردند که وزیدن دائمی باد به بلند شدن هواپیما کمک می‌کرد. به علاوه شنهای نرم ساحلی، شدت ضربه زمین را موقع فرود، کم می‌کردند.

کسانی که پرواز گلایدرها را در این ساحل می‌دیدند در ذهن‌شان گفته‌ای سالیانه قبل ویلبر رایت را مرور می‌کردند:

«اگر به دنبال راحتی در زندگی هستید، می‌توانید در گوشه‌ای بنشینید و به پرواز پرندگه‌ها تگاه کنید اما اگر می‌خواهید چیزی یاد بگیرید باید سوار هواپیما شوید و رمز پرواز را پیدا کنید.»

آزمایش دو گلایدر اول در سالیان ۱۹۰۱ و ۱۹۰۰ به برادران رایت نشان داد که تاب دادن بالها و استفاده از بالهای مخصوص کنترل و فرود در پرواز مؤثر است اما هواپیما را آن قدر از زمین بلند نمی‌کند. آنها برای حل این مشکل ۲۰ نوع بال مختلف را در اندازه‌های کوچک در یک توپل آزمایش کردند و در مرحلهٔ بعد گلایدر بهتری ساختند. اما گلایدر دوم یک مشکل بزرگ داشت؛ این گلایدر



هوایپما در سینما

دختر از بستکانش می‌پردازد. او خلبان یک هوایپمای سم پاشی است و فیلم پر از صحنه‌هایی است که در گیریهای او را با قاچاقچیان نمایش می‌دهد. «اسکادران عشق» پس از نمایش در سینما (در سال ۱۳۷۷) به صورت مفصلتری از تلویزیون-در قالب سریال نیز پخش شد.

ابراهیم حاتمی کیا در «آڑانس شیشه‌ای» به مشکلات تهیّه هوایپما برای دو رزمnde سابق و ماجرای گروگان‌گیری چندین نفر دیگر در داخل آڑانس توسط یکی از آن دو می‌پردازد. از «آڑانس شیشه‌ای» استقبال زیادی شد، هر چند که بعضی‌ها آن را تقليدی از «بعد ظهر نحس» ساخته معروف سیدنی لومت با بازی آل پا چینو می‌دانند.

حاتمی کیا بعدتر در فیلم «ارتفاع پست» ماجرای گروگان‌گیری را از داخل آڑانس به هوایپما منتقل کرد. او این فیلم را با تناهی به یک رویداد واقعی در کشور ساخته بود که به این رویداد به طور جدایگانه درهمین شماره پرداخته‌ایم.

همایون اسعدیان به الگو قراردادن فیلم خارجی «قبرمان» Hero در «شوخی» داستان زندگی یک آدم بی اهمیت را به تصویر می‌کشد که روزی به طور تصادفی مسافران یک هوایپمای سقوط کرده را نجات می‌دهد اماً فرد دیگری این کارها را به نام خود تمام می‌کند.

ماجراهای سریال تلویزیونی و طنز «کمرندها را بیندیم» با شرکت «فتحعلی اویسی» نیز به طور کامل در یک فرودگاه خصوصی می‌گذشت.

به نظر می‌رسد که موضوع هوایپما و حضور آن در فیلمها چه به شکل کلی و یا در صحنه‌های کوتاه آن قدر برای فیلمسازان و تماشاگران جذایت دارد که حال حالا باید منتظر صحنه‌هایی نظیر پرواز، سقوط و یا به خطر افتادن این وسیله روی پرده باشیم.

فیلمسازها همیشه از هوایپما در سینما استفاده

کرده‌اند، چه به عنوان یک جنگنده در فیلمهای جنگی و چه به شکل وسیله‌ای نقليه که تعدادی آدم مثل مسافر، خلبان و مهمندادر در آن حضور دارند و بسیاری شکلهای دیگر.

در تاریخ سینما فیلمهای زیادی را دیده‌ایم که در قالب «سینمای فاجعه» به خطر افتادن و نجات چندین مسافر را به تصویر می‌کشند. «فرودگاه ۷۷» و «پرواز شماره ۹۰» از جمله این فیلمها هستند.

در سینمای پس از انقلاب در ایران، «عقابها» ساخته ساموئل خاچیکیان و امیر قوی دل، نخستین فیلمی بود که به جنگهای هوایی پرداخت. قهرمانان این فیلم چند خلبان ارتشی بودند که در عملیات هوایی شرکت می‌کردند. سازندگان «عقابها» برای تبیه این صحنه‌ها از فیلم آرشیوی استفاده کردند: اما «عقابها» که در اوج جنگ در سال ۱۳۶۴ به نمایش در آمد، فروش خیلی خوبی پیدا کرد.

فیلم دیگر در این زمینه «حمله به اج» ساخت شهریار بحرانی بود. با این فیلم به مرور فیلمسازان ایرانی شورع به تبیه صحنه‌های مربوط به جنگهای هوایی کردند. علی شاه حاتمی نیز در فیلم «پرنده‌آهنین» به زندگی عاطفی یک خلبان ایرانی که از اسارت عراقیها آزاد شده می‌پرداخت.

التبه به جز موضوع جنگ نیز فیلمسازان مثل ابراهیم حاتمی کیا و سعید حاجی میری هم از هوایپما در کل یا قسمتی از فیلمهای خود استفاده کردند.

سعید حاجی میری در فیلم «اسکادران عشق» به زندگی یک خلبان جوان و عشق او به یک



ماجرای یک هواپیما ریایی

نشست و هواپیما ریایی که خود را در محاصره نیروهای امنیتی فرودگاه می‌دیدند بدون هیچ مقاومتی تسليم شدند.

پس از مدتی معلوم شد که ریایندگان عضو هیچ گروه سیاسی نیستند و فقط به دلیل بی پولی و بد بودن وضع مالی خود این جرم را مرتکب شده‌اند. آنها تحويل قانون شدند و با انتشار خبر این ماجرا، «ابراهیم حاتمی کیا» فیلم‌ساز معروف سینمای ایران به سرعت دست به کار

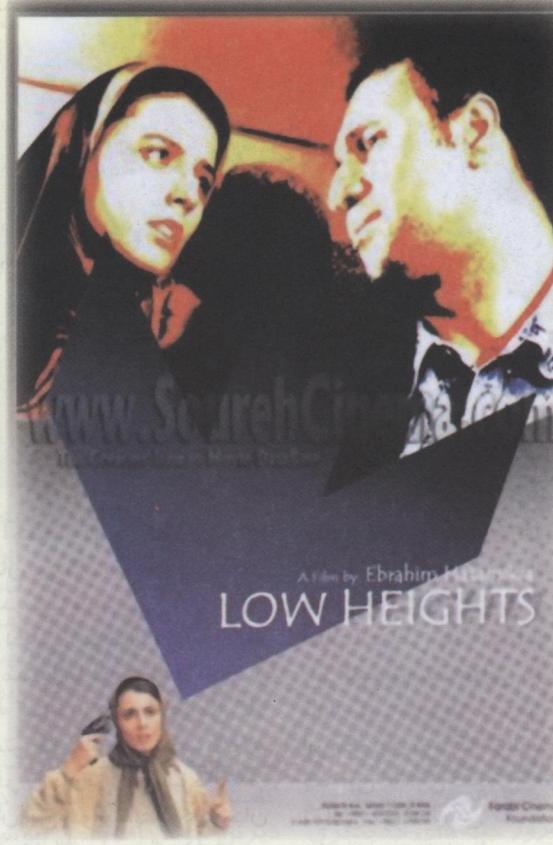
شد و فیلم «ارتفاع پست» را با

نگاهی به این ماجرا واقعی

جلوی دوربین برداشت. او نقش هواپیماریا و خانواده او را به بازیگرانی چون حمید فرج نژاد، لیلا حاتمی، گوهر خیر اندیش سپرد و رضا شفیعی جم نیز به خوبی نقش یک آدم ساده لوح را بازی می‌کرد که بی خبر از همه جا قاطی این ماجرا شده و دستش به ذری هواپیما آلوده شده‌است.

«ارتفاع پست» با این که فیلم فوق العاده‌ای از کار در نیامد.

اما به نسبت با استقبال مردم روبه رو شد. جایگاه این فیلم در کارنامه حاتمی کیا می‌توان در کنار فیلم‌های متوسط به بالای او در نظر گرفت.



در آبان سال ۱۳۷۹ یک هواپیمای «یاک ۰۴» روسی با ۲۳ مسافر در مسیر اهواز- بندر عباس از دست ریایندگان آزاد شد. ریایندگان که با جمعیت ۱۸ نفره بیشتر مسافران

هواپیما را تشکیل می‌دادند: شامل ۱۴ مرد و ۴ زن بودند. وقتی که پرواز شماره ۱۱۴۹۳ از باند فرودگاه شروع شد و هواپیما به آسمان رفت هر کدام از ریایندگان چاقو، خنجر و پنجه بوکسیهای را که همراه خود آورده بودند بیرون کشیدند

و نقشه دزدیدن هواپیما را با

یکدیگر مرور کردند. در این

میان سرdestه آنها یک تپانچه در کفس خود قایم کرده بود

در فاصله ۶۰ مایلی فرودگاه

بندر عباس از صندلی بلند

شد. او با ظاهر به دل درد

و تهوع از بین مسافران

گذشت و خود را به مأمور

کارد پرواز رساند. بلا فاصله

با ضربه‌های مشت و پنجه

بوکس با مأمور در گیر شد.

از طرفی همدستان هواپیما

ربا به کمک او آمدند و از

طرف دیگر دیگر مأموران

گارد نیز مجبور به شلیک به

سوی آنان شدند.

در نهایت با ترفند مأموران

و تیزهوش خلبان هواپیما در

فرودگاه بندر عباس به زمین

جعبه سیاه هواپیما

حتماً شما هم بارها پس از بروز حادثه‌های هواپیمای «جعبه سیاه» به گوشتان خورده‌ایم باید بدانید که رنگ این جعبه برخلاف نام آن اصلاً سیاه نیست!

رنگ آن معمولاً نارنجی مایل به فسفری است و در قسمت دم هواپیما آن را جاسازی می‌کنند. جعبه سیاه از دو قسمت «CVR» و «FDR» تشکیل شده‌است.

«CVR» یا cockpit voice recorder قسمتی از جعبه سیاه هواپیماست و صحبتیهای خلبان، کمک خلبان و کنترل کننده پرواز را ضبط می‌کند. اطلاعات ضبط شده روی «CVR» معمولاً تا ۳۰ ساعت باقی می‌ماند.

«FDR» یا Flight data recorder قسمت دیگری از جعبه سیاه است که اطلاعات پرواز را در خود ذخیره می‌کند. این اطلاعات هم در FDR تا ۲۵ ساعت باقی می‌ماند و شامل مسائل مختلفی مثل سرعت هواپیما، ارتفاع آن، سمت پرواز، موقعیت... است.

هر گاه اتفاقی برای هواپیما بیتفتد با بررسی اطلاعات جعبه سیاه، پرواز را شبیه سازی می‌کنند تا معلوم شود که مشکل ایجاد شده و عامل حادثه چه چیز یا چیزهایی بوده است.

محسن. ش

یاد داشت یک عاشق قدیمی پرواز

بعدها با وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود که فهمیدم وجود هر کدام از انواع هواییماها در نوع خود لازم است و به اصطلاح هر چیزی را برای کاری ساخته‌اند و دفاع از آب و خاک نیز جزئی از کارهای واجب به شمار می‌رود. هر چند که هنوز هم نسبت به هواییمای مسافربری احساس دیگری دارم... در آن سالها متأسفانه دست یافتن به اطلاعات و یادگرفتن مطالب در مورد هر چیزی مثل حال این قدر آسان نبود، چون که اینترنت که هنوز وجود نداشت و کتاب هم سخت پیدا می‌شد. بنابراین تنها منبع من در مورد هواییما و پرواز یکی دو مجله مثُل «ماشین» و «دانشمند» بود و

گاهی هم برنامه‌های تلویزیون.

هیچ یک از اینها نمی‌توانستند مرا سیراب کنند تا این که بالاخره پای اینترنت به کشور ما باز شد و دنیای بیکران اطلاعات مثل همه دنیا به ما هم لبخند زد!

کم کم مؤسسه‌هایی باز شدند و کتابیای خارجی را وارد بازار کردند و به فروش گذاشتند.

این طوری بود که نتوانستم هر چه را که دلم می‌خواهد راجع به این عشق قدیمی یعنی پرواز تهیه کنم. با این همه در تمامی آن سالهایی که تشنۀ علم هوانوری بودم و دستم به جایی نمی‌رسید. این حس نه تنها در من از بین نرفت، بلکه روزبه روز قوی و قوی تر شد.

شاید باور نکنید امّا من هنوز هم از دیدن یک هواییما-به خصوص از نوع مسافربری! - به وجود می‌آیم و هنوز هم وقتی صدای غرش موتورهای یک ایرباس را می‌شنوم رنگ صورتم تغییر می‌کنم!

من به دلیل فیزیک بدنشی... هیچ گاه نتوانستم خلبان بشوم؛ امّا همیشه دنبال یادگرفتن چیزهای تازه در مورد خلبان و هواییما بودم و هستم. حال من گنجهای از کتاب، مجله، سی دی و... اعم از ایرانی و خارجی در مورد پرواز، پریدن، پرنده‌گان، خلبانها، انواع هواییما و جزئیات مربوط به هر یک در خانه دارم و مرتب با ذوق و شوق فراوان آنها را مرور می‌کنم.

هنوز هم اعتقاد دارم که احساس یک خلبان موقع فرود در شب وقتی که از دور سوسوی چراگاهی اطراف باند فرودگاه را می‌بیند: قشنگترین حس دنیاست.

شاید شما هم جزو افرادی باشید که از دوره بچگی از آنها می‌پرسیدند می‌خواهی چه کاره شوی؟ فوراً جواب می‌دادند: «خلبان!»

خوب بیشتر بچه‌ها یا می‌خواهند دکتر و مهندس بشوند و یا خلبان. امّا فقط تعداد کمی از آنها می‌توانند به رؤیا خود دست پیدا کنند؛ خیلی ها هم وقتی بزرگتر می‌شوند اصلاً یادشان می‌رود که روزی چه ذوق و شوقی برای خلبان شدن داشته‌اند!

من عشق به هوانوری و چیزهای مربوط به آن را در دوره راهنمایی در خودم حس کردم. یادم هست که در آن زمان وقتی چشمم به هواییمایی

می‌افتداد: تا چه حد به هیجان می‌آمدم! وقتی که در فیلمها صحنه‌های پرواز هواییما را نشان می‌داد: ضربان قلبم چند برابر می‌شد و خلاصه کلی به وجود می‌آمد.

البته در دوره بچگی از هواییمایی نظامی خوش نمی‌آمد: مثلاً نشستن در یک جنگده ۳۲۲ فوق مدرن با آن همه امکانات و بعد مانوردادن یا به جایی حمله کردن در رؤیای من کار فوق العاده‌ای نبود. بر عکس نشستن در کابین بوئینگ ۷۴۷ او پرواز کردن با بیش از ۳۰۰ مسافر را کار بزرگی می‌دانستم. چون در نگاه آن زمان من خلبان این هواییما علاوه بر جان خودش، مسئولیت حفاظت از جان ۳۰۰ انسان دیگر را هم بر عده داشت و این برای من خیلی قشنگ تر از کار یک خلبان هواییمای نظامی بود.



پیش به سوی فضا



اگر چه همه مردم روی زمین زمان دقیق اختراع هواپیما توسعه برادران را می دانند؛ اما کسی به درستی دانشمندان توانستند ماهواره ها را به مدار مورد نظر و فضای پیماها را به لیستگاهی که می خواهند منتقل کنند. در ۱۶ مارس ۱۹۶۲ با اولین پرواز موفق این گونه موشکها «عصر فضا» آغاز شد، هر چند که هنوز ۳۳ سال دیگر مانده بود تا موشک دیگری یک ماهواره را در مدار زمین قرار دهد. سر انجام در سال ۱۹۶۹ انسان به روی این کره خاکی را زیر پا بگذارد و بود کرده ماه قدم بردارد.

باور کردنی نبود، در حالی که هزاران سال طول کشید تا انسان توانست پرواز کند، فقط گذشت چند دهه کافی بود تا او بتواند به کره ای دیگر مسافرت کند. این ها همه نشان می داد که انسان یک پیشرفت اساسی دیگر هم کرده است. این پیشرفت چیزی نبود جز سرعت گرفتن پیشرفتیای بشر!

و امروز-در عصر دیجیتال- می بینیم که انسان در زمان انفجار اطلاعات با چه امکانات گستردگی که در اختیار دارد می تواند به سایر رؤیاهای دیرین خود جامه عمل بپوشاند...

به آن اضافه کند. با این پیشرفت دانشمندان توانستند ماهواره ها را به مدار

نمی داند که موشک چه زمانی اختراع شده است.

بعضی ها در مورد زمان ابداع موشک به جنگهای چینی ها در قرن سیزدهم اشاره می کنند در این جنگها چینیها از پیکانهای مجہز به موشک و بمبهای ویرانگر و آتش زا استفاده می کردند. اما به نظر می رسد که فکر استفاده از نیروی پیش رانش موشک به زمانهای قدیم تر بر می گردد...

قبل از شروع قرن بیستم میلادی یک مهندس انگلیسی به نام «ویلیام هیل» توانست مشکل قدیمی هدایت موشک ها در مسیر دلخواه را حل کند. او موشکها را به نوعی لوله های خروج گاز که زاویه دار بودند مجہز کرد. در نتیجه این موشکها مثل گلوله ای که از اسلحه شلیک می شود آن قدر می رفتند و می رفتد تا به هدف اصابت کنند.

تمام این موشکها با سوخت چامد حرکت می کردند تا این که در اوایل قرن بیستم «رابرت گودار» آمریکایی توانست با سوخت مایع موشکهایی بسازد که می شد موتور آنها را خاموش و روشن کرد.

به مرور با پیشرفت صنعت موشک سازی انسان توانست این وسیله را بهتر کنترل کند. و روزبه روز جنبه های جدیدتری



بادبادک

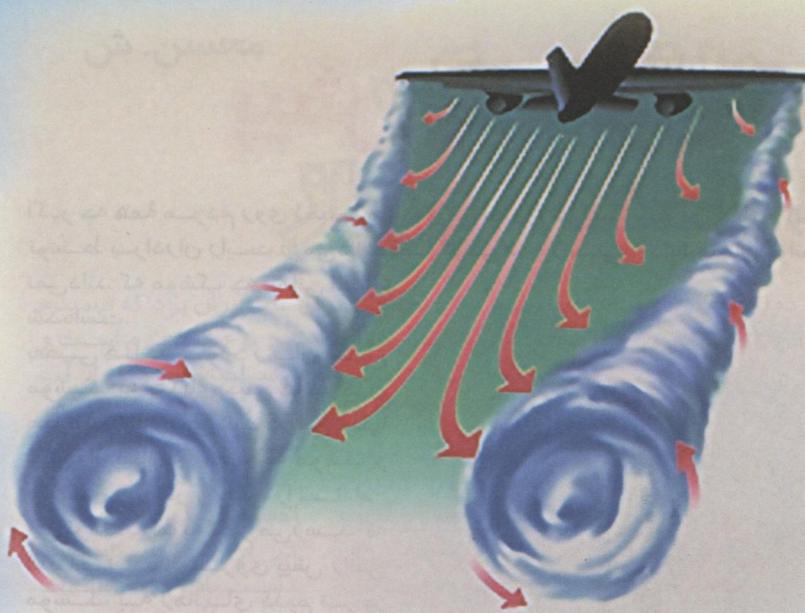
امروز پرواز کردن با کایت نوعی ورزش هم به حساب می آید. در حالی که «بادبادک» مادر «کایت» هنوز هم ارج و قرب خود را دارد؛ مثلاً مدتی است که شهرداری تهران جشنواره و مسابقه بادبادک بازی راه اندخته، این جشنواره با حضور گرم کودکان، نوجوانان و البته بزرگترها! مجموعه ای رنگین و متنوع از انواع بادبادک را پیش چشم همه می گشاید. «بادبادک» پیش از هر چیز آدم را بادیک چیزی می اندزاد، رؤیای قدیمی پرواز که زمانی دست نیافتندی به نظر می آمد و حالا انسان می تواند تا کهکشانهای دور بپرداز و آسمانها را زیر پا بگذارد...

درست نمی دانم که اولین بادبادکها از چه زمانی در دست بچه ها به این سو و آن سوی ارتفاع ده- بیست متري زمین سرک کشیده اند؛ اما همین وسیله ساده که با مقداری کاغذ یا پلاستیک و چوب تیپه می شود و کنترل آن با مقداری نخ از هر آدمی بر می آید، به خوبی نشان دهنده مراحل تکمیل هوایی امروزی است.

خوب که نگاه می کنم می بینم حتی یک وسیله پر طرقدار در زمینه پرواز و پریدن درست از روی بادبادک ساخته شده...

حتماً می دانید که دارم از چه چیزی صحبت می کنم، «کایت» که آن هم مراحل تکمیل را به مرور طی کرد و

انواع مدلهای پرواز



۱- مدل پرواز آزاد یا گلایدر: این مدل فاقد موتور است و تنها به وسیله کشش و پرتاب با دست به وسیله قرار گرفتن بر روی جریان هوا به پرواز در می‌آید.

۲- مدل موتور کشی: این مدل در نوع خود خیلی جالب است، از نظر طراحی و ساخت شبیه مدل اول است با این تفاوت که در آن از نیروی کش تابیده برای چرخیدن ملح استفاده و گردش ملح باعث حرکت هواییما می‌شود.

۳- مدل کنترل لاین: این مدل کم طرفدار تر از مدل‌های دیگر است. موتور احتراق داخلی باعث حرکت ملح و پرواز هواییما می‌شود. مسیر پرواز این مدل گردش و به دور خود هواییماست و خلبان آن را با کابل مخصوص کنترل می‌کند.

۴- مدل رادیو کنترل: بینترین و پیشرفته ترین مدل در دانش مدل سازی همین نوع است. این مدل توسط یک موتور احتراق داخلی، ملح و دستگاه رادیو کنترل دو طرفه (فرستنده و گیرنده) کار می‌کند. یعنی هم به خوبی پرواز می‌کند، هم اوح می‌گیرد و حرکات نمایشی انجام می‌دهد. طبیعی است که مدل رادیو کنترل بیشترین طرفدار را در میان انواع مدلها دارد.

بد نیست بدانید که ساخت بعضی از مدلها در خانه و توسط شما هم ممکن است؛ فقط کافی است سری به بازار بزنید، مقداری وسائل و طرح و نقشه را نهیه کنید و پس از مدت کوتاهی صاحب یک هواییما مدل خواهد شد.

مدل سازی هواییما

پروژه ماکت کوچکی از آن را می‌سازند. آنها به جز نمایش ماکت و پیش فروش ساختمن. از آن برای برنامه ریزیهای مختلف فنی استفاده می‌کنند. در صنعت هواییما سازی و خودروسازی هم مدل سازی پیش از تولید خیلی اهمیت دارد.

طراحان هواییما خود مدل سازانی ماهر هستند. آنها یک محصول کاربردی خلق می‌کنند و آن را به پرواز در می‌آورند و بعد آن را به یادگار نگه می‌دارند. مدل‌های هواییما کلاً دو دسته اند: مدل‌های تزیینی و مدل‌های پروازی.

مدل‌های تزیینی برای زیبایی و تبلیغات ساخته می‌شوند. این مدلها نمی‌توانند پرواز کنند. گاهی بچه‌ها هم از مدل‌های تزیینی بسی نصیب نمی‌مانند، چون از این مدلها به عنوان اسباب بازی هم استفاده می‌شود.

مدل‌های پروازی اماً توانایی پرواز، صعود و سقوط دارند. به همین دلیل طراحی این مدلها خیلی مهم و وقت گیر است.

«مدل سازی» صنعتی قدیمی است مانند ساختن اسباب بازی که تقریباً به اندازه خلقت آدمیزاد ساقه دارد. امروز دیگر مدل سازی فقط جنبه سرگرمی و تفریحی ندارد و نوعی علم به شمار می‌رود. مثلًا ساختمان سازها پیش از شروع





بدرود

تو از اول سلامت پاسخ بدورد با خود داشت
اگر چه سحر صوت، جذبه داود با خود داشت
بیشتر سبزتر از وعده شداد بود، اما
برایم برگ برگش دوزخ نمرود با خود داشت
ببخشایم اگر بستم دگر پلک تماشا را
که رقص شعله ات در بیج و تابش دود با خود داشت
«سیاوش» وار بیرون آمد از امتحان، گرچه
دل «سودابه» سانت هر چه آتش بود با خود داشت
مرا با برکه‌ام بگذار، دریا ارمغان تو
بگو جوی حقیری آرزوی رود با خود داشت

محمد علی بهمنی



فصل تقسیم گل و گندم

چشمها، پرسش بی پاسخ حیرانیها
دستها، تشنۀ تقسیم فراوانی‌ها
با گل زخم، سر راه تو آذین بستیم
داغهای دل ما جای چراغانیها
حالیا، دست کریم تو برای دل ما
سر پناهی ست در این بی سر و سامانیها
وقت آن شد که به گل حکم شکفتند بدھی
ای سرانگشت تو آغاز گل افشاریها
فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید
فصل تقسیم غزلها و غزل خوانی‌ها
سايۀ امن کسای تو مرا بر سر بس
تا پناهم دهد از وحشت عربانیها
چشم تو لایحه روشن آغاز بهار
طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها

قیصر امین پور

ریگران را در خواب بشناسید!

آنها به سختی تصمیم می‌گیرند ولی وقتی تصمیمی گرفتند، به این راحتیها از آن بر نمی‌گردند!

این گروه ۱۳ درصد نمونه را شامل می‌شوند. خوابیدن به پشت با دستان بسته: آنها به پشت می‌خوابند، در حالیکه دستهایش به پهلو چسبیده است. این گروه عموماً افرادی ساكت و خوددار هستند. از هیاهو می‌پرهیزنند و برای خود و دیگران، معیارهای برجسته‌ای دارند.

خوابیدن روی شکم: کسانی که رو به شکم می‌خوابند، در حالی که بالشهایشان را با دست بغل کرده اند و سر را به یک طرف برگردانده اند، اغلب آدمهایی خوش معاشرت و جسور هستند، اما در عین حال می‌توانند عصی و زود رنج باشند و از انتقاد یا شرایط دشوار خوششان نمی‌آید. فراوانی این گروه ۷ درصد است.

خوابیدن رو به پشت با دستان باز (۵ درصد): کسانی که به پشت می‌خوابند و دستهای خود را باز می‌گذارند، دوستان خوبی می‌یابند چون همیشه آماده گوش سپردن به دیگران و دراز کردن دست یاری هستند. این گروه پنج درصدی عموماً علاقه ندارند در مرکز توجه باشند.

باقي کسانی که در این مطالعه شرکت گردند که موقع به خواب رفتن حالت ثابتی ندارند یا از آن بی خبرند.

پروفسور ایدزیکوسکی همچنین تأثیر حالات مختلف خواب بر سلامت انسان را مطالعه کرد. او به نتیجه رسید که حالت رو به تشک برای هضم غذا مفید است در حالی که حالات رو به پشت با دستان باز یا بسته، احتمالاً بیش از سایر حالات به خرناک و خواب بد منجر می‌شود. این تحقیقات همچنین نشان داد که افراد عموماً حالت خوابیدن خود را عوض نمی‌کنند و تنها ۱۵ درصد گفتند که هر شب در حالت مختلفی به خواب می‌روند و یک دهم افراد هم مایلند به هنگام خواب، تمام بدن را با پتو بپوشانند.

اگر می‌خواهید به شخصیت واقعی کسی پی ببرید، بهتر است به نحوه خوابیدن او، نگاهی بیندازید. دانشمندان معتقدند که موقعیت بدنی در حال فرورفتن به خواب، سر نخ مهمی درباره شخصیت فرد به دست می‌دهد.

پروفسور کریس ایدزیکوسکی، مدیر مؤسسه خدمات ارزیابی و مشاهده خواب شش حالت عمومی تو موقعیت بدن در خواب را بررسی کرده و متوجه شده است که هر یک از این حالات با یک گروه شخصیتی ارتباط دارد.

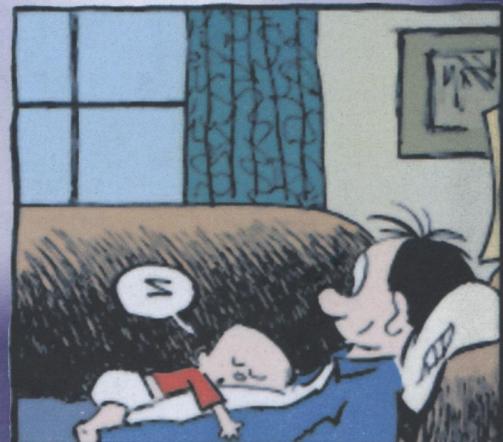
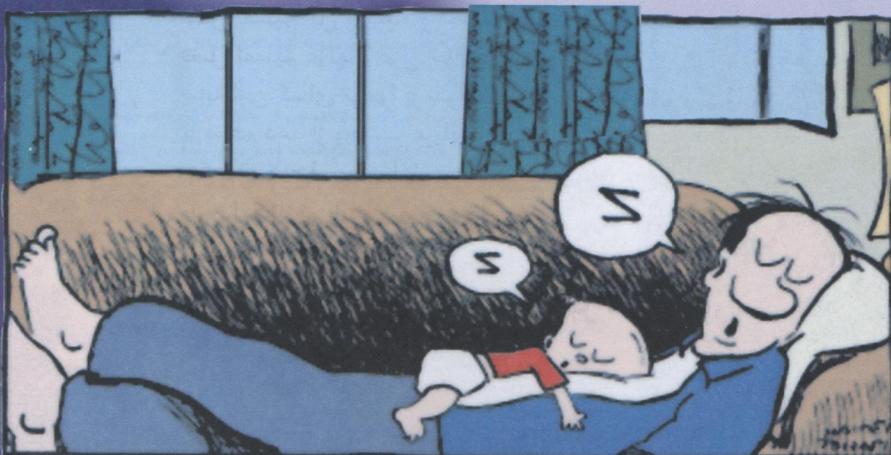
او گفت: «همه ما وقتی بیداریم، متوجه حرکات و سکنات خود هستیم، اما این نخستین باری است که توانسته ایم ببینیم حالت بدن ما هنگام خوابیدن چه تعبیری دارد.»

جالب اینکه شخصیت آدمی با وضعیتی که بدن در حالت خواب به خود می‌گیرد در اغلب موارد شدیداً با آنچه انتظار داریم در تعارض است. حالتی که دکتر ایدزیکوسکی مطالعه کرده، به شرح زیر است:

جنینی: کسانی که به هنگام خواب از بغل چمباتمه می‌زنند، افرادی در ظاهر سر سخت، اما قلبان افراد خجالتی باشند، اما ممکن است در برخورد اول با سایر افراد خجالتی باشند، اما به سرعت حالت طبیعی خود را باز می‌یابند. این عمومی ترین حالت خواب است و ۴۱ درصد از هزار نفری که مورد مطالعه قرار گرفته اند را شامل می‌شود، تعداد زنانی که در این حالت می‌خوابند، بیش از دو برابر تعداد مردان است.

خوابیدن روبرو به پهلو: دراز کشیدن روی یک طرف بدن در حالی که دو بازو هم به موازات بدن راست شده باشد. این گروه، افرادی ساده گیر و اجتماعی هستند که مایلند خود را قاطی جمع کنند و به بیگانگان اعتماد می‌کنند با این حال ممکن است زود باور باشند.

خوابیدن رو به پهلو با دستان باز: گفته می‌شود کسانی که روی پهلو می‌خوابند و هر دو دست خود را به طرف مقابل باز می‌کنند، شخصیت باز و گشاده‌ای دارند که با کمی بدینی آمیخته است.





کلید دوم: آموزش سلفز

که او مطمئن باشد که شما از علم موسیقی برهه برداید و در نت خوانی و ریتم خوانی مهارت کافی دارید.
یادگیری تئوری موسیقی به هیچ عنوان به تنها ی شما را برای رسیدن به چنین مرحله‌ای آماده نمی‌سازد بلکه شما باید برای دست یابی به چنین تجربه‌ای به تمرین و ممارست بپردازید.
یادگیری علم سلفز در موسیقی بخش عظیمی از این مشکل را حل می‌کند.

باید بدانید که شما به همانگونه که در خواندن کتاب تسلط دارید و به راحتی کلمات را پشت سر هم می‌خوانید می‌باشد نتهای موسیقی را در آهنگهای مختلف و در کتب موسیقی به راحتی و روانی، نت خوانی کنید. همچنین شما باید بتوانید هر صدای موسیقایی را که می‌شنوید با استفاده از صوتی که از حنجره حاصل می‌شود، به راحتی بخوانید و تقلید کنید. همچنین باید بدانید که ارزش زمانی هر صوت با توجه به نت نوشته شده چقدر است یعنی باید در ریتم خوانی نیز از قدرت خوبی برخوردار باشید برای این مقصود تنها فراگیری علم سلفز به عنوان دومنین واحد آموزشی، چاره کار است.

باور نمی‌کنید که این واحد، وقتی در مراحل آموزشی بین تئوری موسیقی و ساز قرار می‌گیرد، چقدر به یادگیری هر چه بهتر شما کمک می‌کند. همچنین با توجه به وقت محدودی که هر استاد هنگام آموزش ساز دارد قدر لذت خواهد برد اگر هنرجوی خویش را در بخش نت خوانی و ریتم خوانی آماده ببیند و مطمئن باشید با چنین شرایطی استاد موسیقی شما با آرامش هر چه بیشتر، تمام توانایی خویش را در جهت آموزش تکنیک نواختن آن ساز به کار خواهد گرفت و نتیجه آن کلاسی شاداب، پر ثمر، پر انگیزه خواهد شد و از همه اینها مهمتر اینکه همه چیز سر جای خودش قرار می‌گیرد و هنرجو در مسیر آموزش موسیقی با سرعتی منطقی پیش خواهد رفت.

دوست من، کلید دوم را نیز بسیار مهم و با ارزش بدان. در آخر پیشنهاد می‌کنم اگر در رابطه با مطالبی که تا کنون در صفحه موسیقی گفته شده، سوالی در ذهن شما نوجوانان علاقمند به موسیقی شکل گرفته است، حتماً با دفتر مجله تماس بگیرید و یا از طریق نامه ما را از سوالات خود آگاه کنید و مطمئن باشید که از پاسخگویی به سوالات شما دوستان گرامی خوشحال خواهیم شد.

طی مطالب گذشته به اهمیت یادگیری تئوری موسیقی به عنوان کلید اول اشاره کردم. تنها مطلب باقی مانده این است که تئوری موسیقی برای عزیزان زیر ۱۵ سال و بالای ۱۵ سال به دو طریق و در دو سطح متفاوت آموزشی داده می‌شود.

کلید دوم: آموزش سلفز (تربیت گوش موسیقایی، تقویت نت خوانی و ریتم خوانی)

این مرحله نیز دارای اهمیت بسیار زیادی است و باید در کنار آموزش تئوری موسیقی، به عنوان دومنین واحد آموزش تدریس شود چرا که این مرحله پلی بین تئوری موسیقی و آموزش ساز است.

مطمئن باشید شما زمانی نوازنده موفقی خواهید شد که از قدرت نت خوانی و ریتم خوانی بسیار بالایی برخوردار باشید. عاملی که باعث می‌شود یک استاد در کلاس به راحتی بتواند به هنرجو تکنیک نواختن ساز را یاد بدهد و کلاسی روان و شاداب داشته باشد این است





ورزش مدارس گام در راه تحقیق

خواهد کرد.

این سخنان عموزاده بیانگر بسیاری از واقعیت‌های تلح جامعه ورزش دانش آموزان است که اگر به آن توجه شود بربسیاری از ابهامات فعلی ورزش می‌توانیم فاقع آییم.

متأسفانه در سالیان گذشته زنگ ورزش مدارس با دو ساعت در هفته به یک زنگ تفریح تبدیل شده است و دانش آموزان بهدلیل عدم استفاده از معلمان تخصصی ورزش فقط به رفع تکلیف و گرفتن نمرات تعیین شده می‌پردازند تا رخوت و سستی جای نشاط و شادابی را بگیرد اما در تشکیلات جدید معاونت تربیت بدنه وزارت آموزش و پرورش زنگ ورزش دانش آموزان از دو ساعت به سه ساعت افزایش پیدا کرده و مدیران مدارس موظف به بهره‌گیری از معلمان و مربیان متخصص و مرتبط با امور ورزشی هستند این حرکت نوپا و ارزشمند امور ورزش وزارت آموزش و پرورش بهترین جاده صاف کن برای فدراسیون‌ها و تیم‌های باشگاهی و ملی هستند که با کمترین هزینه و یاری جستن از استعدادهای شگرف به یک جمعیت حداقل ۲۰ میلیونی از لحظ پشتوانه ورزشی دست پیدا کنند. مهندس علی آبادی عنوان متولی اول ورزش کشور می‌باشد که با اتخاذ تدابیر لازم و تخصیص بودجه‌های مناسب و ایجاد فضاهای ورزشی نهایت سعی و تلاش خود را برای استفاده بهینه دانش آموزان از مقوله ورزش ایجاد کند.

وظیفه خطیر رئیس جدید

سازمان تربیت بدنه در مورد

ورزش دانش آموزی

در سالی که تقریباً چند ماه دیگر به پایان آن بیشتر باقی نمانده است ورزش دانش آموزی کشور با تمام فرازو نشیب‌هایی که داشت به یک موفقیت نسبتاً خوبی رسیده است. با آنکه سازمان تربیت بدنه با مدیریت وقت مهندس مهرعلیزاده کمترین همکاری و مساعدت را با ورزش نوجوانان و جوانان و تیم‌های پایه‌ای کشور داشت ولی با این همه حال فدراسیون و اداره کل تربیت بدنه ورزش مدارس با تمام کمبودها و کاستیها توансنتند با فوتبالیست‌ها و شناگران دانش آموز به عنایین معتبر جهانی و آسیایی برستند و حتی دانش آموزان شناگر به ثبت چند رکورد معتری هم رسیدند.

عموزاده خلیلی رئیس فدراسیون ورزش دانش آموزی که در طول چند سال گذشته تلاش بسیار زیادی برای برپایی مسابقات داخلی دانش آموزان کشور انجام داده است، در این رابطه می‌گوید مسئولین ورزش کشور باید بپذیرند که پایه گذار و آغاز هر حرکت کمترین مددت می‌توانیم برای هر رشته ورزشی یک مدرسه تخصصی را بربا کنیم در کوتاه‌ترین مددت می‌توانیم پشتوانه قوی و مناسبی برای رشد و تعمیم ورزش قهرمانی کشور داشته باشیم. در ضمن اینکه سلامتی جامعه هم با فرآگیر شدن ورزش در نزد دانش آموزان به نهایت کمال می‌رسد و هزینه‌هایی دارد هم به شدت کاهش پیدا

آجا می داشتید



* جعفری، منبع مهم و خوب کلروفیل، آهن، مواد آلی، کلسیم، فسفر، منگنز، ویتامین A است. جعفری برای کم خونی، بیماریهای کبد و آسم مفید است، همچنین برگهای تازه و تخم جعفری، نفخ را در معده و روده‌ها از بین می‌برد و آب آن به عنوان ضد قولنج در رفع نفخ شکم بچه مؤثر است. استفاده از جعفری تازه و خام در سالاد، علاوه بر داشتن طعم قوی و مزه ملایم باعث از بین رفتن بوی تن سیر، پیاز و موسیر می‌شود!

* آناناس، بهترین میوه برای پیشگیری از ابتلا به سرماخوردگی و زکام است. آناناس حاوی مقدار زیادی قند و مواد غذایی مفید برای بدن است که به راحتی جذب می‌شود و دارای آنزیمهایی است که به هضم غذا کمک می‌کند، خوردن سه تکه آناناس تازه یا یک فوجان و نیم، آب آناناس برای گلودرده، توصیه می‌شود ولی به خاطر داشته باشد که کنسرو آناناس، ارزش غذایی خود را از دست می‌دهد.

* با خوردن توت فرنگی می‌توان عمری طولانی داشت. توت فرنگی میوه‌ای مقوی است که برای درمان نقرس و بیماری سنگ مثانه مفید است. با آنکه توت فرنگی دارای قند است اما برای بیماران دیابتی مضر نیست. توت فرنگی سرشار از ویتامینهای C، فسفر، آهن، منیزیم، پتاسیم، سدیم، قند، آهن، ید و... است.

* رفلaks معده (ترش کردن) یکی از بیماریهای شایع دستگاه گوارش است که در این بیماری به دلیل ناکار آمدی دریچه اتصال دهنده مری به معده دچار نارسایی می‌شود و درمان دارویی مشخصی ندارد و عموماً باید از داروهای خنثی کننده اسید معده استفاده شود. بیماران مبتلا باید از مصرف غذاهای بسیار چرب و مواد شیرین، قهوه، شکلات، نوشابه و ادویه جات خودداری کنند!

* آب میوه‌های شیرین، مناسب ترین محیط برای انتقال بیماریهای میکروبی، اسهال، استفراغ و حصبه است و به همین دلیل باید از آب میوه‌های بسته بندی استفاده کرد.

* بیماران مبتلا به دیابت، باید حتماً در رژیم غذایی خود از ماهی فراوان استفاده کنند.

* مصرف منظم ماهی، خطر بروز نارسایی کلیه را در مبتلایان به دیابت کاهش می‌دهد و وجود ۵۳ گرم گوشت ماهی در روز، احتمال ابتلای این بیماران به نارسایی کلیه را تا حد چشمگیری کاهش می‌دهد!

* وقتی خواهر و برادرهای کوچولو، دعوایشان می‌شود، دخالت والدین، تأثیر بسیار نامطلوبی بر شخصیت آنها در بزرگی می‌گذارد. والدین باید موقع دعوای کوچولوها آنها را ترک کنند و به کار دیگری بپردازند، به علاوه والدین نباید موقع دعوای بچه‌ها طرف یکی را، هر چند حق هم با او باشد، بگیرند!

* آب پرتقال و توت فرنگی به دلیل دارا بودن ویتامین ث، سبب فعالیت بیشتر بدن برای ساخت کلارژن می‌شود که این امر لطفاً پوست را به همراه دارد ولی گوجه فرنگی، اسفناج و گریپ فروت به دلیل سرشار بودن از آنتی اکسیدانها، ویتامین E، ویتکاروتین، سبب کاهش چین خوردگی صورت و خشکی پوست می‌شود.

* چای دارای ماده‌ای به نام تانن است که با آهن موجود در منابع گیاهی، ترکیبی به نام تانات آهن ایجاد می‌کند که مانع جذب آهن و موجب دفع آن از بدن می‌شود. به همین خاطر نوشیدن چای، بلافضله بعد از غذا، احتمال کمبود آهن در بدن و کم خونی ناشی از فقر آهن را زیاد می‌کند!

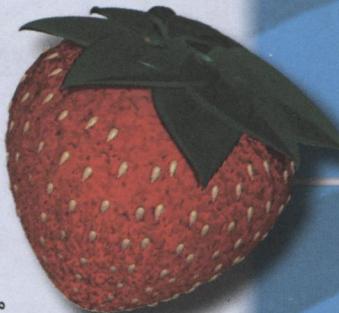
* بیماری آفت دهان، در اثر استرس‌های زیاد به وجود می‌آید. به علاوه کمبود ویتامین B12 و ویتامین C به عنوان دیگر عوامل مهم در بروز این بیماری دهانی مطرح است!





ژیکس تقدیم می کند

چت فال



پدیده و دیگر خصوصیات جدیدتان را اعلام می کنیم.

دل و جگر ماجرا:

- در صورت دارایی یکی از شرایط زیر اول یک وام بگیرید و شیرینی بدھید بعد باقی فال را بخوانید:
- ۱- داشتن یک لگن کارت اینترنت در مدلهاي مختلف که پس از مصرف در محیط ویندوز و دُر خانه پخش و پلا می شوند.
 - ۲- مراجعه بیش از صد بار در روز به کافی شاپ سر کوچه، همراه خوردن چای آلوجه
 - ۳- آقا چت باز ها خودشان را خوب می شناسند و شامل بند کیف رفیق یا بابا خواهند بود.

: com. www فال.

خوانندگان توجه کنند که برای یکی از گروههای زیر فال بگیرند:

(الف)User های نوع یک ستاره

ب) ID همچنین دو ستاره با

ج) والتبه ژنرهای شش ستاره

roomدار که در بلاد ایران

خانه دار به حساب

می آیند.



بر همگان واضح و متوجه است که ما همکنون در عصر و صبح و خلاصه زمانه پیشرفت هستیم. پس بسیاری از اتفاقهای ریز و قلنبهء زندگی ما بر همین اساس روی می دهد و پس پس تراز آن روح و روان ما تحت تأثیر اختراعهای بشر قرار می گیرد. فال گیرهای وطنی نیز از پای ننشسته و برای هماهنگی با نسل حاضر جزو «تکنوفالوژی» را به کرسیهای دانشگاه علوم عجیبه ارائه کرده‌اند. ژیکس مخلص شما و علاقمند توت فرنگی (ژوت فرنگی خودمان) نیز از غافله عقب نماند و جزو «همه الواقعیع الکترونیکی و الفضائیه فی تمام ولد» را به بازار نشر عرضه داشت. این هفته از فصل هفتم، صفحه ۸۴۵۶ فال چت را انتخاب کرده‌ام که می خوانید:

Tozihe fal

گاهی در دنیای اینترنت باید ارتباط گرفت و چت یک راه متدال است. چت ارتباطی است که از سوی یک جاب ور (کاربر) به طور چهار چنگولی پشت رایانه، با دنیای بیرون برقرار می شود. در چت فال میزان اعتیاد شما به این



نوع الف:

س: این چت سخت افزار است یا نرم افزار؟

ج: شما تا به حال در خواب ناز بوده‌اید و حالا هم هیچ خودتان را ناراحت نکنید که رشد قد و وزن شما هم‌زمان با فکرتان است. البته اگر دانش زبانی شما نیز مثل اطلاعات رایانه‌ای شماست باید زود خودتان را به یک موسسه آموزش باحال فوق عالی معرفی کنید.

س: چت به چه درد می‌خورد؟

ج: زیاد سوال می‌کنید. اگر تمام چت کنندگان عالم می‌خواستند به این چیزها فکر کنند که هیچ کس عینکی، بی‌پول، روانی و مشکل‌دار نمی‌شد. این سوال شما نشان می‌دهد که در کنکور رشته ریاضی شانس دارید. و در عبور از یک کتابفروشی «کتاب به من بگو و اسه چی؟» را در ویترین دیده اید.

نوع ب:

س: این آی دی، کار دست مداده، زود لو می‌رویم.

ج: خوب شما هنوز روابط بین فن آوری و الافی را نمی‌دانید که به این زودی تمام درها به رویتان بسته شده‌است. اول کمی کلاس یوگا بروید بعد تمام پولتان را صرفه جویی کنید تا در آینده مثل ژیکس فالگیر نشوید.

س: من نمی‌دانم توی کدام روم بیشتر می‌شود دوست پیدا کرد.

ج: شما خیلی چیزهای دیگر را هم نمی‌دانید (البته ببخشید ها)

چیزهای مثل اقتصاد، اصطسمار و داستایوسکی و...

عسل را با خربزه به هیچ وجه نخورید. لباس روشن بپوشید و سنس قرمز را از لیست غذایی خود کم کنید. شب‌ها خواب کامیز، ستون ۲۲۰۵، من اومدم و PM می‌بینید که با ترک محل چت تا ۷۷ ساعت برطرف می‌شود.

نوع ج:

ج: برای عزیزان ژنرال صبر جمیل و سعی حجیم آرزو می‌کنم. امیدوارم دروازه‌های تمدن پشت دریاهای گروپ به رویتان باز شود.

س: مدتی است آی دی هایم قاطی شده‌است.

چه کنم؟

س: اگر بخواهم ترک کنم و درس بخونم چه کنم؟
دستم به دامن‌تان!

س: یکبار کار خراب شد چون طرف چت مدیر مدرسه خودمان بود

س: ...؟

ج: شما به احتمال زیاد دچار فراموشی لحظه‌ای شدید و از سوء تغذیه و تنهایی رنج می‌برید. تا آنجا که امکان دارد به دوستانتی روی آورید که از فاصله نزدیک قابل مشاهده باشند. کمی از کمر درد و درد مج، ناجور رنج می‌برید و سکته مغزی بین‌گوش شما موزون موزون راه می‌رود.

همیشه برای جبران وقت دارید. پس زود باشید دیس شوید.

مواد قابل توجه:

۱- استفاده کنندگانی که برای موضوعهای علمی وارد چت



روم می‌شوند خودشان را برای دریافت یک جایزه خفن و بعد برگزاری مراسم ترحیم و تحریم آماده کنند. در ضمن این افراد هرچه سریعتر خودشان را به موزه ایران باستان معرفی کنند.

۲- چت وسیله خوبی برای تماسهای از راه دور است به شرطی که این ارتباط منطقی و اصولی باشد. اصلاً تقصیر این یابو مسنجر است که شما را مجبور می‌کند با کارهای بد مثل دروغ گفتن، خالی بستن، سر کار گذاشتن آشنا شوید.

۳- BUZE را در نظر بگیرید، خوشتان می‌آید کسی سیستم رایانه شما را زیر و رو کنند بعد هم با فیگور بگویید: کجا ی؟ جواب نمیدی؟ شما به اصول خانوادگی پای بند نیستید. معتاد شده‌اید خبر نثارید

۴- چت روم خارجی برای اهل زبان است پس بی خودی باعث آبروریزی جلوی در و همسایه خارجی نشوید.

۵- افرادی که در آن واحد با ۱۱۳ نفر حرف می‌زنند نمی‌توانند خوش قول، چار شانه و کم وزن باشند. مشکل احساسی و عاطفی دارند و به تازگی نام یک داروی شادی آور به نام اکس را شنیده‌اند.

۶- هفته بعد آی دی من را خواهید دید! BY!





چوب و صیغه و حوصله

مہیت کاری روی چوب

خود جلب کرده و برای ساخت و پرداخت انواع وسائل مصرفی و هنری، مورد استفاده قرار گرفته است.

بنای اسناد و مدارک موجود منبت کاری در ایران، سابقه این هنر به بیش از ۱۵۰۰ سال پیش بر می‌گردد و حتی عده‌ای از محققان به یقین اظهار نظر کرده‌اند که قبل از ظهور ساسانیان هم منبت کاری در ایران رواج داشته است ولی هیچ بازمانده تاریخی که این ادعا را اثبات کند، در دست نیست. قدیمی ترین اثر منبت موجود مربوط به نیمة اول قرن سوم هجری قمری است، این اثر یک لنگه در چوبی، متعلق به مسجد جامع عقیق شیراز است که در دوره عمرو بن لیث صفاری ساخته شده و دارای زیرسازی از چوب تبریزی است و روی آن با خالله‌ایی از چوب گرد و نقش چند ضلعی بسیار زیبایی زینت شده است.

بعد از آن باید از یک سر در منبت کاری شده از چوب کاج نام برده که در قرن چهارم هجری قمری ساخته شده و روی آن با ظرافت کامل، خطوط کوفی کنده کاری شده است. این کنده کاری قطری حدود ۳ سانتی متر دارد. ساخت مراکز و مساجد اسلامی، هنرمندان ایرانی جزو اولین کسانی بودند که تمامی توان و استعداد خود را صرف تزیین مساجد کردند و به موازات هنر نمایی معماران، کاشیکاران، سنگ تراشان، گچبرها و منبت کاران هم جذب فعالیت در این زمینه شدند و آثاری به وجود آورده‌اند که متأسفانه امروزه، نمونه‌های زیادی از آنها در دست نیست ولی با توجه به همان باقی مانده‌های ناچیز می‌توان گفت که آنچه برای تزیین مساجد به شکل منبر،

رحل قرآن و در و پنجره ساخته شده، نمونه بسیار ارزشمندی از ذوق و هنر ایرانیان است.

در دوره صفویه، با توجه به اینکه ساخت بناهای مذهبی و کاخهای سلطنتی در ایران افزایش یافت، عده زیادی از هنرمندان به اصفهان که در آن زمان مرکز کشور بود و اکثر بناهای مورد اشاره در آن احداث می‌شد، روی آورده‌ند و تجمع این هنرمندان در یک نقطه باعث شد تا آثاری ماندنی و اعجاب انگیز به وجود آید.

حمله افغانها به ایران و پس از آن در گیریهای سیاسی که عرصه را بر

یکی از مهمترین عواملی که آمدها را به سوی یکی از هنرها دعوت می‌کند، امکان پذیر بودن آن است.

متوجه نشید؟ خودم هم همینطور.

بینید؛ ممنظورم این است که ماده اولیه ساختن چیزی نباید خیلی گران باشد، چون در این صورت کلیه کارگرزاده‌گان و کارمندزاده‌گان و دانشجوزاده‌گان از این هنر محروم می‌شوند و نکته دوم اینجاست که محصول هنری، به خاطر تلاشی که روی ماده خام کم ارزش صورت گرفته، باید بسیار با ارزش و گران قیمت باشد. در این صورت کسانی که به این هنر روی آورده‌اند، نه تنها ضرری نمی‌کنند بلکه علاوه بر احیای هنری قدیمی، می‌توانند حساب دخل و خرجشان را هم جفت و جور کنند. یکی از هنرهایی که این ویژگی را دارد، هنر منبت کاری است که از گذشته‌های دور در کشورمان رواج داشته و با وجود بی‌دومی چوب، در برابر عوامل جوی، در کاخها، صندوقچه‌های روی مقابر و منابر مساجد به کار می‌رفته است.

منبت کاری هنری است که از حکاکی و کنده کاری روی چوب و با نقشه‌ای دقیق حاصل می‌شود. تاریخچه منبت کاری، مثل خیلی از هنرها و صنایع که بینانگذار آن مردم عادی بوده‌اند، چندان روش نیست و به درستی نمی‌توان گفت که این هنر-صنعت، از چه زمانی ابداع شده و رواج یافته ولی آنچه مسلم است این است که چوب به عنوان فراوان ترین ماده اولیه موجود در طبیعت، جزو نخستین موادی است که توجه بشر را به



مثل کودکان نفس بزرگ

فکر می‌کنید از عهده‌انجام

این کار بر می‌آید؟ دست به آزمایش

زیر بزنید. هر جایی که هستید، بنشینید یا

بایستید، نفسی عمیق بکشید و بعد هوا را بیرون

دهید. هنگام دم، سینه شما منبسط می‌شود یا شکمان

و اگر قفسه سینه تان بیشتر جلو می‌آید، در این صورت، مثل

اغلب مردم کار استباهی را انجام می‌دهید. نفس عمیق دیگری

بکشید و به این عمل ادامه دهید. این شیوه به قدری مؤثر و کارساز

است که دکتر جیمز اس. گوردون رئیس مرکز پژوهشی تن و روان

در واشنگتن دی سی آن را به همه بیماران خود می‌آموزد. هنگامی

که هوا را به يخش تحاتی ریه هایمان فرو می‌بریم یعنی جایی که

تبادل اکسیژن به بهترین شکل انجام می‌شود، همه چیز دگرگون

می‌شود. ضربان قلب کنده‌تر می‌شود، میزان فشار خون کاهش پیدا

می‌کند. عضلات شل شده و ذهن آرامش می‌یابد.

مسلمان‌ها کس طرز نفس کشیدن را می‌داند. اما تعداد کمی از افراد

از روش صحیح تنفس آگاهند. ما یاد گرفته‌ایم هوا را به درون ریه

هایمان بکشیم و قفسه سینه ما را باد کنیم. با این همه فشار روانی

که به پیاپی به ما یورش می‌آورد سبب می‌شود ماهیچه هایمان

منقبض شده و میزان تنفسمان افزایش یابد. در نتیجه معمولاً با

استفاده از قسمت میانی و فوقانی ششها، نفسهای کوتاه می‌کشیم. از

نوازندگان، خواندن‌گان و برخی ورزشکاران که بگذریم، کمتر کسی

می‌داند که هنگام تنفس، شکم باید منبسط شود.

اگر به نفس کشیدن کودکان دقت کنید، می‌بینید که چگونه

نفسهای بلند و کوتاه می‌کشند و شکمشان بالا و پایین می‌روند. با

افزایش سن، اغلب مردم تنفس شکمی را که مایه تدرستی است،

رها می‌کنند و به تنفس سینه‌های روی می‌آورند. که ریه‌ها را ضعیف

می‌کنند.

تمرین کردن آن آسان است دراز بکشید و کتابی را روی شکم خود

بگذارید. طوری نفس بکشید که کتاب بالا و پایین بیاید یا راست

بنشینید دست راست روی شکم و دست چپ روی قفسه سینه

باید هنگام دم و بازدم دست راست شما بالا و پایین برود. در حالی

که دست چپ بی حرکت است یا ساعتی را طوری مقابل چشمان

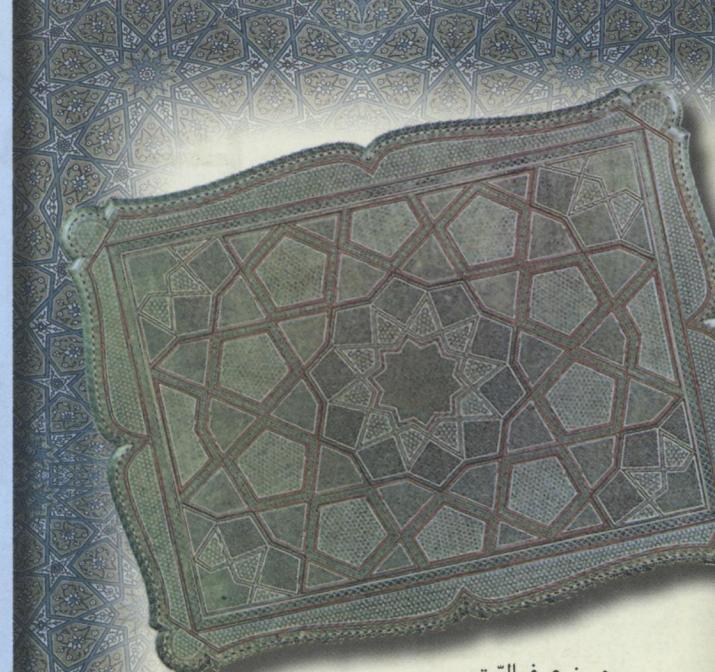
بگیرید که ثانیه شمارش واضح باشد پس شکمان را

پنج ثانیه پر از هوا کنید سپس

آهسته خارج کنید. امتحان

کنید و لذت ببرید ضرر

ندارد.



هر نوع فعالیت

سازانده‌ای محدود می‌کرد، باعث شد

که هنرمندان و صنعتگران منبت کار، تدریجاً

پراکنده و جذب مشاغل غیر تخصصی شوند و

آن عده‌ای هم که هنوز به کار اشتغال داشتند

و با سماجت می‌کوشیدند تا جلوی مرگ این

هنر-صنعت ارزنه را بگیرند، مجال چندانی برای

فعالیت در رشتۀ هنری و صنعتی خود نداشتنند.

در این زمان، آباده (از توابع استان فارس) تنها مرکز

جمع‌منبت کاران کشور به حساب می‌آمد و

جز در آنجا در هیچ جای دیگر از کشور پهناور مان،

نشانی از منبت کاران و منبت کاری دیده نمی‌شد.

بعد از سقوط سلسلة قاجار، مردم که از واگذاری

بدون قید و شرط کشور به بیگانگان به تنگ آمده

بودند، بر خلاف حکومت کوادتا که سعی در حفظ

روابط و ضوابط پیشین داشت، بسیاری از معیارها

را در هم ریختند و بدیهی است که در چنین

شرایطی، هنرمندان و صنعتگران و اهل حرفه

هم نقشی بزرگ داشتند. در همین رابطه استاد

احمد صنعتی و استاد علی مختاری که جزو مددود

با قیامده‌گان استادان منبت کار بودند، به تهران

آمدند و ضمن جدی گرفتن حرفه منبت کاری به

تربیت شاگردانی برای احیاء و حفظ این هنر-

صنعت قدیمی پرداختند.

منبت کاران ایرانی با بهره گیری از انواع چوب که

به راحتی و با قیمت ارزان در داخل کشور تهیه

می‌شود و با کمک ابزارهای بسیار ساده از جمله

چند قلم و اسکنۀ فلزی و با صبر و حوصله‌ای در

خور ستابیش، ذهنیات خود را روی چوب پیاده

می‌کنند و شکلهایی چون خطوط کوفی، نقشهای

اسلیمی، ختایی و گل و مرغ و... را روی چوب کنده

کاری می‌کنند.



خورشید مصر

برای ورود انیمیشن ایرانی بر پرده سینماها باشد. بخش آغاز خورشید مصر، با اشاره به حادثه در دنک مرگ مادر یوسف آغاز می‌شود.

بهره‌وری از دنیای رنگارنگ کارتونی، طبیعت زیبا و شیرین کارهای بنیامین از نقاط قوت شروع این فیلم هستند. ورود حضرت یوسف به مصر، آغازگر بخش دوم ماجراهاست. در این بخش، داستان کند می‌شود و فهمیدن گفتگوها برای آدم بزرگ‌ها هم سخت است، چه برسد به بچه‌های بیچاره! در این بخش خیلی از بچه‌ها چرت می‌زنند، خیلی‌ها پفک می‌خورند و خیلی‌ها آب‌تنی در حوض خانه‌راتر جیح می‌دهند. یادمان باشد که اصلی‌ترین مخاطبین فیلم‌های انیمیشن، بچه‌ها هستند؛ بنابراین باید به سلیقه‌ها و خواسته‌ها و نیازهای روانشناختی آنها فکر کرد. نکته مهم بعدی در مورد این فیلم یک‌پی‌دقی بزرگ است!

همان‌طور که گفتیم فیلم خورشید مصر براساس داستان حضرت یوسف علیه‌السلام ساخته شده است. داستانی که ریشه‌ای قرآنی دارد و اکثر قریب به اتفاق مخاطبان، قصه را می‌دانند. در این حالت سازندگان فیلم، باید با کمک فانتزی‌ها و جلوه‌های ویژه و قابلیتهایی که سینما در اختیارشان قرار می‌دهد، مخاطب را به تماشای فیلم ترغیب کنند، چون مخاطب‌پی‌ایان قصره‌رامی داند.

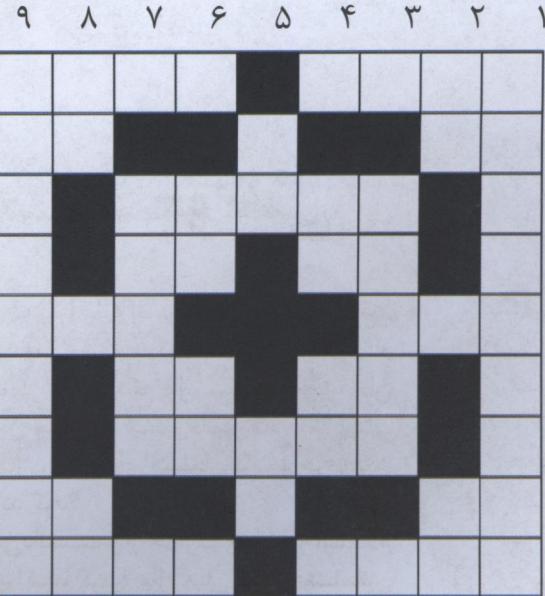
فیلم خورشید مصر از ششم آذرماه سال ۱۳۸۳ روی پرده‌های سینماهای جی ۳، شقایق، فلسطین ۲ و بهاران رفت. شاید دوست داشته باشید اسم سازندگان فیلم را هم بدانید. کارگردانهای این فیلم، آقایان: بهروز یغمائیان و شهرام خوارزمی هستند (آقای شهرام خوارزمی هیچ نسبتی با مرجان خوارزمی که بنده باشم، ندارد!) و شخصیتهای فیلم به عهده آقای محمد توکلی بوده و تدوین فیلم را آقایان بهروز یغمائیان و مصطفی احمدزاده انجام داده‌اند.

خورشید مصر اولین فیلم سینمایی انیمیشن ایران است؛ فیلمی که در دنیای پیشرفته انیمیشن، سرنوشتی نامعلوم دارد. با نگاهی به شروع تولید انیمیشن در ایران به نامهای برمی‌خوریم، مثلاً آقای اسفندیار احمدیه که فیلم ملانصرالدین را ساخت. این فیلمها گرچه نخستین فیلمهای انیمیشن ایرانی محسوب می‌شوند ولی کار آنها با ذات انیمیشن فاصله زیادی دارد. راستش را بخواهید، خورشید مصر هم تا حدود زیادی با مشکل ملانصرالدین مواجه است؛ یعنی با روح انیمیشن و دنیای پر از فانتزی و تخیل این گونه سینمایی، فاصله بسیار زیادی دارد. مهمترین مشکل خورشید مصر، ضعف فیلمنامه آن است. خیلی از فیلمها و انیمیشن‌های دنیا بر اساس قصه‌های مطرح، رمانها و حتی قصص کتابهای آسمانی ساخته شده. در تبدیل یک داستان به فیلم که در مورد آن واژه اقتباس را به کار می‌برند، روش‌های علمی و از پیش تعیین شده‌ای وجود دارد. گاهی وقتها نوشتمن یک فیلمنامه اقتباسی از نوشتن یک فیلمنامه مستقل ساخته‌تر است. در یک فیلمنامه خوب، تصویرها، جایگزین توصیفهای قصه می‌شوند در حالی که در یک فیلمنامه خام، توصیفهای قصه، به شکل گفتگوهای طولانی و ناملموس بین شخصیتها رد و بدل می‌شوند. قصه خورشید مصر برگرفته از داستان زندگی حضرت یوسف علیه‌السلام است. رابطه یوسف، برادران یوسف و پدرش و عزیز مصر، هر کدام می‌تواند دستمایه ساعتها انیمیشن ناب شود که متأسفانه سازندگان فیلم از کنار همه این موضوعها گذشته‌اند. شخصیت پردازی فیلم خورشید مصر هم به خوبی صورت نگرفته است. آدمها و پری‌گی‌های شخصیتی منحصر به فرد و خاصی ندارند و اصطلاحاً «تیپ» هستند.

انتخاب داستان حضرت یوسف علیه‌السلام برای ساخت یک فیلم بلند انیمیشن، به نظر انتخاب مناسبی می‌رسد و می‌تواند شروعی خوب

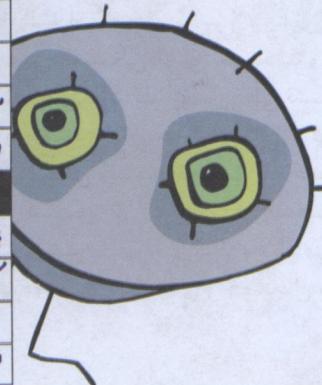


طراح جدول: مسعود اختری



پاسخ جدول ۸۴

س	ر	ت	ر	س
و	ا	ک	ب	ا
س	ر	ب	ق	م
ت	ز	م	ل	س
۵	۱	۵	۱	۵
ا	ب	ر	ا	ه
ع	پ	س	ط	ل
ک	و	ر	و	د
ا	ر	م	ن	گ
ب	۵	۱	۵	۱



فرم اشتراک مجله دوست نوجوانان برای جهان و حومه

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴ - هر ماه ۴ شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید

(قابل پرداخت در کلیه شب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با هرمه را بانکی به نشانی

تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظه، بلاک ۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

قابل توجه مقاضیان خارج از کشور

بهای یک شماره هفتگی دوست

خاور میانه(کشورهای همچو راه ۱۰۰۰۰ ریال)

اروپا، آفریقا زمین ۱۱۰۰۰ ریال

آمریکا، کانادا، استرالیا ۲۵۰۰ ریال

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل پرداخت در کلیه شب بانک می‌در ایران واریز کنند.

آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج - تلفن: ۰۳۱۲۳۶۴۵۷۷

واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

هرماه به قيد قرعه به يكى از مشترکين نيم سكه بهار آزادی اهدا مي شود

افقی

- ۱- سوغات کرمان - توصیه و سفارش
- ۲- برادر عرب - ناشنوا
- ۳- برادر
- ۴- مایع حیات - ماده نیست
- ۵- برداشت محصول - نوعی آچار
- ۶- پرورده گار - خرس آسمان
- ۷- منسوب به یمن
- ۸- جهت و سو - بوی نم
- ۹- دوا - دیوانگی

عمودی

- ۱- به باتلاق گاوخونی می‌ریزد
- ۲- عزیز تابستان - نشانه مفعولی
- ۳- قضاوت
- ۴- پدر عرب - شهر زلزله زده
- ۵- پدر بزرگ - مادر عرب
- ۶- ضمیر اشاره به دور - رودی اروپایی
- ۷- نام رنگی است
- ۸- نه عدد اول است نه مرکب - تازه و جدید
- ۹- همسایه شمال شرق ایران

مزد کارگر

سلیمان جعفری گفت: من همراه امام رضا علیه السلام بودم که نزدیک غروب وارد شدم به خانه آن حضرت و کارگران مشغول گلکاری و ساختن طویله‌ای برای چهارپایان بودند. حضرت رضا علیه السلام در میان کارکنان مردی را دید آشنا نبود. پرسید: «کاز این مرد چیست؟» گفتند: یک کارگر کم داشتیم او را آوردهیم که به ما کمک کند و چیزی به او بدهیم. حضرت پرسید: «آیا درباره مزدش گفتگو کرده اید؟» گفتند: «نه، این مرد هر چه بدھیم راضی می‌شود.» حضرت از شنیدن این حرف ناراحت شد و با خشم ایشان را ملامت کرد، چنانچه گویی می‌خواهد آنها را بزند. من گفتم: «فدایت شوم خودتان را برای چنین امری ناراحت نکنید، آنها خودشان با هم کنار می‌آیند.» حضرت فرمود: «خشم من برای این یکبار نیست. مکرر به اینها گفته ام که وقتی کسی با ایشان کار می‌کند، مزدش را از اول طی کنند. ولی گوش نمی‌دهند و روش درست را عمل نمی‌کنند. وقتی مزد کار از پیش طی نشده باشد، در پایان کار اگر دو برابر مزد واقعی هم دهی باز کارگر خسته گمان می‌کند که مزدش کافی نیست و افسرده خاطر می‌رود. ولی وقتی از اول طی کردی اگر همان مبلغ را بدھی راضی خواهد بود و اگر کمی بیشتر بدھی شکرگزار و شاد می‌شود؛ من دوست دارم کارگر از محل کارش راضی و خوشحال باشد.»

وصیت مجوسی

زمانی که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودند از نیشاپور به مأمون نوشتند که مردی مجوسی هنگام مردنش وصیت کرده است که مال بسیاری را از او میان فقرا و مساکین قسمت کنند و قاضی مسلمان شهر نیشاپور، آن مال را به فقرای مسلمان داده و حرف پیدا شده که چه باید کرد؟ مأمون خود نمی‌دانست و از حضرت رضا علیه السلام پرسید: درباره پراکنده کردن مال میان فقرای مسلمانان چه می‌فرمایی؟ حضرت فرمود: مجوسی چگونه به فقرای مسلمان تصدیق بدهد؟! چون نام نبرده به قاضی بنویس همان مقدار مال را از حق صدقات فقرای مسلمین بردارد و به فقرای مجوس بدهد.

۶۰



